الیه الوسیلة وجاهدوا فی سبیله لعلکم تفلحون باعتراف
سرآمد مقتفیان آثار اعالی و بانصاف مقتبسین انوار قرآنی مقرر و محرر است که مراد از وسیله
درین آیه بیعت و ارادت مرشد ارشاد است که تحصیلش بسلوک رجوع میکند چه سلوک عبارتست
از محافظت شریعت و طریقت و حقیقت و مواظبت بر اینها بخصوصیت در چار و جامعه و بالغه
این طرق ثلثه تفصیل اینها اهتمام اولی مینماید پس بدان ایدک الله بسعادت الدارین که شریعت
در لغت مشرعة الماء را گویند یعنی مورد شناوران آب و در اصطلاح عبارتست از امور دینی که
حضرت عز شانه و عزم برهانه جهت بندگان بلسان پیغمبر علیه التحیة والثنا تعیین فرموده
از اقوال و افعال و اعمال و احکام که متابعت آن سبب نظام امور معاش و معاد باشد و
موجب حصول کمالات گردد و شامل احوال خواص و عوام بوده جمیع امت دران شریک بوده
باشند و طریقت در صراح به معنی روش و مذهب نوشته و در اصطلاح سیریست مخصوص بسالکان راه الهی از
قطع مراحل و منازل بعد و ترقی بمقامات قرب یعنی از حادث بقدیم و ملاک آن تهذیب اخلاق
است یعنی تبدیل اوصاف ذمیمه که آنرا سفر در وطن نیز گویند و در سلوک از تجلیه و تخلیه هم تعبیر مینمایند
یعنی نفس خود را پاک نمودن از رذائل و تابناک فرمودن بفضائل و بیان آن از کتب
مشائخ کرام خصوصا امام ابوحامد محمد الغزالی رحمه الله العالی مفصل توان یافت و حقیقت عبارت
ذات است و شریعت و طریقت هر دو وسیله حصول حقیقت اند یعنی معرفت یقینی که فما خلقت
الجن والانس الا لیعبدون ای لیعرفون عرفا حقیقیا بطریق المکاشفة والمشاهدة
الذی لا یحصل الا بالعبادة و حدیث کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت
الخلق لاعرف مقوی همین معنی است پس البته معرفت عین حقیقت باشد و حقیقت عین
معرفت است چندانکه بمقام توحید حقیقی وصول نمیشود معرفت تام حاصل نمیگردد
و طریقت چون برزخ است میان شریعت و حقیقت شعر شریعت پوست مغز آمد حقیقت
میان این و آن باشد طریقت یعنی شریعت که احکام ظاهر است نسبت با طریقت که روش خاص

ارباب حال و مکاشفات است بمثابه پوست است و طریقت لب و باز طریقت نسبت بحقیقت
که ظهور توحید حقیقی است بمنزلهٔ پوست است و حقیقت مغز او چنانچه مغز بی پوست بکمال نرسد
حقیقت بی شریعت و طریقت حاصل نشود پس شریعت و طریقت وسائل و اسباب و آلات
حصول حقیقت اند و مقصود بالذات از ایجاد موجودات همین حقیقت است که عبارت از
معرفت باشد در کتاب اسرار المعانی است که شریعت اقوال مصطفی است صلی الله علیه وسلم
و طریقت افعال وی و حقیقت احوال وی ٭ محال است که بی شرع و طریقت ٭ کشاینده
همین راه حقیقت ٭ طریقت بی شریعت نیست واصل ٭ حقیقت بی طریقت نیست
حاصل ٭ بیکدیگر تعلق هر سه دارد ٭ در آن کس تفرقه کردن نیارد ٭ اگر اندر شریعت
کامل آئی ٭ طریقت از ضرورت شامل آئی ٭ تمام آئی اگر اندر طریقت ٭ عیان گردد
ترا نور حقیقت ٭ طریقت بی شریعت راست ناید ٭ حقیقت بی طریقت کی کشاید ٭
شریعت در نماز و روزه بودن ٭ طریقت در جهاد اندر فزودن ٭ حقیقت روی د
لدار کردن ٭ نظر اندر جمال یار کردن ٭ در کتاب مناقب شیخ سعد ابن ابو الخیر است
که علم زبان علم شریعت است و علم دل علم طریقت و کمال در جمع کامل بتحصیل هر دو
اصل موقوف است شیخ جلال الدین سیوطی که از اعاظم علمای متاخرین حدیث است در عقاید
خود می نویسد نعتقد ان طریق الجنید و صحبه مقوم و در تخصیص طریق جنید و صحابه
اشارت بمقصود کرده است چه طریق جنید و صحاب یعنی امثال و اقران وی طریقه جامعه
که در وی تعظیم و تحکیم کتاب و سنت و تقدیم ظاهر با باطن و جمع بین الشریعت و الحقیقت بر وجه اتم
و اکمل است و در طریقهٔ ایشان تهاون در رعایت ظاهر احکام و ترک رعایت فتوای شریعت
قطعاً نیست منقول است که وی قدس سره مبصر می بودند که بنای طریقه ما بر کتاب و سنت است
و هر چه مخالف کتاب و سنت و خارج از سنت مردود و باطل است و نیز مشایخ طریقت و
اندکی حقیقت و تنها شریعت نقص زندقه و قال بعض العارفین من عامل الحق

بالحقیقة فهو زندیق ومن عامل الحق بالشریعة والخلق بالشریعة
فهو مؤمن متسنن وانچه بعضی ازین طائفه بسبب غلبه حال وسکر صحبت
کلمات واشارات صادر شده که بفهم اهل ظاهر نشاید وبعضی اعمال وحرکت بوجود آمده
که مخالف ظاهر فتوای شریعت باشد آنرا شطحیات مشائخ وهفوات ایشان خوانند وهجمات و
وسوسات نیز گویند پس انحال صحیح ونسبت درست است لیکن آن قول وفعل که از غلبه
حال سربرزده وصادر شده لائق اقتدا وقابل اتباع نیست وایشان درصدد آن معذور
اند وچنان اند که گویا اختیار ندارند ابوسلیمان دارانی رحمة الله علیه فرماید هر صوفی که معاملی
بسروجه بامور مشروع نکنند وصرف دید بصرف حقیقت نماید وبنظر ملاحظه واعتبار نسبت الهی
وشریعت وی که بندگان خود وضع کرده وامر فرموده است بیفگنند البته از طریق غلط
در اعمال یا شطح در احوال واشکال واقوال ایمن نباشند یا خود هلاک گردد ویا دیگری را ابتلا
کند یا هر دو را این حال پیش آید نوری قدس سره که از ائمه تصوف واز اقران جنید است
واز ارباب سکر ووجد وحال است وقتیکه بحضرت جنید خبر رسانیدند که ۳ روز بر نوری
گذشته که طعام نخورده است وخواب نکرده والله الله میگوید وتواجد میکند پرسید
حال نمازهای وی چیست گفتند نمازها میکند وهمانقدر از وقت که در وی نماز کند
هوشیار است چون از نماز فارغ گردد باز هم در مستی خود رود فرمود الحمد لله که محفوظ
است وحال صحیح دارد قدوة قلندران نام آور حضرت شاه نجا قلندر لاهرپوری قدس
سره فی التراب ساری علیه الرحمة من الله الباری در مکتوبی بشاه عبد الرسول که بنده
خلیفه خود نوشته اند ای برادر عارف کسی است که سر موی شریعت از وی فوت
نشود وهرگز در وجود نیاید چیزیکه خلاف مرضی خدا ورسول او باشد دوستان خدا
هر چند در عالم سکر باشند لیکن از ایشان چیزی صادر نشود که خلاف شریعت باشد
حضرت محی الدین ابن عربی مدتی در اندر سکر وبیخودی گذشت واز ایشان یک حرکت

خلاف شرع واقع شد و بدستور نماز و روزه و دیگر عبادات مفروضه میکردند و از آن خبر نمیداشتند
انتهی و جای دیگر در همان مکتوب میفرمایند صدیق است که هر موافق متابعت آنسرور علیه السلام تخلف
نورزد و هر که تابع هر مرتبه او عالی تر هر چند کسی ابد و عالم و متقی باشد تا که هیچ دست از خدا او نیست و از لذت
عبادات محروم و مهجور و هر درویشی که دعوی معرفت کند و از معانی مذکوره خالی باشد محض مدعی و
کذاب است انتهی بدانکه هر چه اولیا را از کمالات حاصل شود بمتابعت انبیا شود و مشایخ فرموده اند
قدس الله اسرارهم که ارواح مومنان اقتباس انوار که ارواح اولیا کنند و ارواح اولیا از ارواح انبیا و ارواح انبیا از
روح خاتم انبیا علی نبینا و علیهم الصلوات والسلام و حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم از ذات اقدس تعالی شانه
و اجماع تمامی اهل سنت و جماعت و ارباب حقیقت و معرفت بر این است که انبیا افضل البشر اند و
در بشر کدامی از صدیق و ولی و غیر آن نیست که در فضل برابر نبی باشد اگرچه جلیل القدر و عظیم الشان
باشد هیچ عبادت مفروضه از ایشان ساقط نشد پس از اتباع ایشان فرایض بهیچ نوع ساقط نشد هر کرا
دوستی زیادت بود حرص بر طاعت زیاده بود و زیادتی دوستی از حقیقت معرفت بود چنانکه از ام المومنین
حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت اند که شبی پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر خاست و از من غائب شد
و مرا صورت بست که بحجره دیگر رفته برخاستم و بر اثر وی حضرت صلی الله علیه وسلم میرفتم تا اندر مسجد
شریف آمدم حضرت را یافتم اندر نماز ایستاده میگریست تا بلال بیامد و بانگ نماز بامداد گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در نماز بودند چون نماز بامداد گذاردند بحجره شریفه رفتند یافتم هر دو پای مبارک
آماسیده و هر دو سر انگشت ترقیده بگریستم و گفتم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم ترا گناه اول و آخر
عفو کرده اند چندین رنج بر خود می نهی بگذار که مامون العاقبت بناشی حضرت فرمود یا عائشه
بجمله تفضل لطف خداست اَفَلَا اَکُوْنَ عَبْدًا شَکُوْرًا چون او کرم خداوندی کند چگونه
مر بندگی نیاید کرد و بمقدار طاقت شکر نعمت بباید نمود و هر حضرت صلی الله علیه وسلم شب
معراج پنجاه نماز قبول فرموده و گران نیامده است تا بگفتار حضرت موسی علیه السلام باز گشت و نماز
پنج باز آورد زیرا که اندر طبع شریف وی بود که مر فرمان را چیزی مخالف نبود لان المحبة هی الموافقة

صاحب کشف المحجوب میفرماید رکن اول از شریعت کتاب است چنانکه گفت عز و جل فیه آیات محکمات و دیگر سنت است گفت عز و جل ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا و دیگر اجماع امت چنانکه گفت صلی الله علیه وسلم لا تجتمع امتی علی الضلالة و علیکم بالسواد الاعظم و در شکایت زمانه میگوید خداوند تعالی ما را اندر زمانه پدید آورده است که اهل آن هوا را شریعت نام کرده اند و طلب جاه و ریاست و تکبر را عز و علم و ریا خلق را خشیت و نهاد داشتن کینه را اندر دل علم و مجادله را مناظره و محاربه و سفاهت را عظمت و نفاق را زهد و تمنی را ارادت و هذیان طبع را معرفت و حرکات دل و حدیث نفس را محبت و الحاد را فقر و جحود را صفوة و زندقه را فنا و ترک شریعت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم طریقت و آفات اهل زمانه را معامله تا ارباب معانی اندر میان ایشان مهجور گشته اند و ایشان غلبه گرفته اند انتهی محی الدین ابن حسن صوفی که جامع ملفوظات شاه مینا قدس سره لکهنوی است نوشته که گروهی از ملاحده خذلهم الله گویند که خدمت چندان باید کرد که بنده ولی گردد چون ولی حق شود احکام بندگی از وی زائل گردد و این جهالت و ضلالت است یعنی که مصطفی صلی الله علیه وسلم که موصوف بجمله معانی و کمالات بود از وی احکام بندگی ساقط نشد بلکه فرمان شد واعبد ربک حتی یاتیک الیقین ای الموت از دیگری کی ساقط شود هر چند قربت زیاده تر بندگی زیاده تر لیکن چون بمقام ولایت رسد همچو در تجلی حضور باشد که کلفت التکلیف از وی ساقط میشود نه آنکه نفس تکلیف ساقط گردد و در عبادت مشقت نباشد بلکه راحت بود دلی عبادت ماندن نتواند یعنی مقام هر بنده را که ساقط شود از وی ادبهای شریعت که در آداب حرمت است و تعظیم قرب باز آرد و در مشاهده همچنین است هر که با ملوک با ادب است قریب است و هر که بی ادب است دور یعنی که آدم علی نبینا و علیه السلام اگر چه زلت داشت به بجا آوردن ادب گفت ربنا ظلمنا انفسنا مقبول گشت و بوصلت پیوست و ابلیس لعین اگر چه طاعت داشت به ترک ادبی که گفت انا خیر منه مردود گشت انتهی

چونکه قاعده و اساس طریقه مرضیه تصوف و معرفت هر حجابه بر ولایت و اثبات آنست لهذا اصل اول رساله در توضیح معانی ولایت و علامت ولی تحریر و مقرر شده اصل اول در بیان حقیقت ولایت

و **علامت ولی** بدانکه ولایت مشتق از ولی که بمعنی قرب است و صراح گوید الولا بالکسر تصرف کردن
و دوست داشتن و ولایت بالفتح بادشاهی راندن و قال سیبویه هو بالفتح المصدر و بالکسر الاسم
کالامارة و در غیاث اللغات از قاموس و غیره نقل کرده ولی دوست و صدیق و یاری دهنده و متصرف
و صاحب و خداوند و بنده نیک مقرب جناب حق و این لفظ مقطوع الاضافة می آید چنانکه گویند
ولی نعمت و صاحب کشف المحجوب میگوید ولایت بمعنی ربوبیت بود و از آن است که خداوند عزوجل
گفت هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلّٰهِ الْحَقِّ که کفار بدو تولی کنند و بدو گروند و از معبودان خود
تبری کنند اما ولی روا باشد که فعیل بود بمعنی مفعول چنانکه خداوند عزوجل گفت وَهُوَ
يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ خداوند تعالی بنده را خود را با فعال و اوصاف وی نگذارد و اندر کنف حفظ
خویش دارد و روا باشد که ولی فعیل باشد بمعنی مبالغه اندر فاعل که بنده تولی طاعت وی کند
و رعایت حقوق وی را مداومت کند و از غیر وی اعراض کند آن یکی مرید باشد دیگری مراد
کتاب است بر وجود اولیا ناطق است چنانکه گفت عزوجل اَلَا اِنَّ اَوْلِيَاءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ
عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نیز گفت نَحْنُ اَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَفِي الْاٰخِرَةِ و نیز گفت اَللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِيْنَ
اٰمَنُوْا و پیغمبر علیه السلام گفت اِنَّ مِنْ عِبَادِ اللّٰهِ لَعِبَادًا يَغْبِطُهُمُ الْاَنْبِيَاءُ وَالشُّهَدَاءُ قِيْلَ
مَنْ هُمْ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ صِفْهُمْ لَنَا لَعَلَّنَا نُحِبُّهُمْ قَالَ قَوْمٌ تَحَابُّوْا بِرُوْحِ اللّٰهِ مِنْ
غَيْرِ اَمْوَالٍ وَلَا اكْتِسَابٍ وُجُوْهُهُمْ نُوْرٌ عَلٰى مَنَابِرَ مِنْ نُوْرٍ لَا يَخَافُوْنَ
اِذَا خَافَ النَّاسُ ثُمَّ تَلَا هٰذِهِ الْاٰيَةَ اَلَا اِنَّ اَوْلِيَاءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ
وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ خداوند تعالی را اولیاست که ایشان را بدوستی و ولا
مخصوص گردانیده و والیان ملک وی اند که ایشان را بفعل خود گردانیده و بانواع
کرامات مخصوص کرده و آفات طبیعی از ایشان پاک گردانیده و دست
از متابعت نفس وا رهانیده ابو علی جرجانی گوید ولی آن بود که فانی بود

از حال خود بمشاهدهٔ حق ممکن نگردد او را که از خود خبر دهد و یا خبر بخداوند بیارد زیرا که خبر دهنده
از حال خود باشد چون احوال فانی شد او را از خود خبر دادن درست نیاید و با غیر حق آرام نیابد
از احوال خود و او را خبر دهد از آنچه خبر دادن غیر را از حال حبیب باشد و کشف سر حبیب محال باشد و نیز
چون اندر مشاهده باشد در مشاهده رویت غیر محال باشد و چون رویت غیر نباشد قرار با خلق چگونه
ممکن بود و ابراهیم ابن ادهم را مردی گفت خواهی که ولی باشی از اولیاء الله گفت آری خواهم گفت
بدنیا و عقبی رغبت مکن که رغبت بدنیا اعراض کردن بود از حق و رغبت کردن از مولی بچیزی فانی
و چون اعراض بچیزی فانی بود و فنا شود و اعراض نیست گردد و چون اعراض بچیزی باقی بود در بقا
و فنا روا نباشد پس از وی اعراض هم روا نباشد و گفت فارغ کن خود را برای دوستی خداوند تعالی
دنیا و عقبی را در دل راه مده و روی دل بحق آر چون این اوصاف در تو موجود باشند تو ولی باشی
از ابو یزید بسطامی پرسیدند که ولی که باشد گفت ولی آن بود که اندر محبت امر و نهی خداوند صبر کند هر که
دوستی وی اندر دل وی زیاده تر امر وی بر دل وی معظم تر و از نهی وی تنفس دور تر از بایزید حکایت
کنند که گفت مرا گفتند در فلان شهر مردی ولی است از اولیاء خدا بر خاستم و قصد زیارت وی
کردم چون بمسجد وی رسیدم وی از خانه بیرون آمد و اندر مسجد چیزی از دهان بر زمین افکنده
من از آنجا بازگشتم و اسلام ناکرده گفتم ولی را باید که شریعت را نگاهدارد تا حق تعالی ولایت
بر وی نگاهدارد اگر او ولی بودی آنچنین چیزی بر زمین مسجد نه افکندی حفظ حرمت شریعت را
نگاهداشتی صحبت را بایستی آن شب پیغمبر صلی الله علیه و سلم را بخواب دیدم که مرا فرمود بایزید
آنچه کردی اندر تو رسید دیگر روز بدین درجه رسیدم که شما می بینید و نقل است که شخصی نزدیک
ابو سعید قدس سره آمد و نخست پای چپ اندر مسجد نهاد شیخ گفت او را باز گردانید که هر که بخانهٔ
دوست آمدن نداند ما را نشاید که با وی صحبت کنیم شیخ محقق دهلوی در اخبار الاخیار می آرند که حضرت
خواجه معین الدین چشتی قدس سره فرموده اند شنیدم از زبان خواجه عثمان هارونی در هر کس که این
سه خصلت باشد بتحقیق بدان که حق تعالی او را دوست میدارد اول سخاوت چون سخاوت دریا

شفقت چون شفقت آفتاب و تواضع چون تواضع زمین فرمود علامت عارف آنست که خاموش
باشد واندوهگین بود فرمود علامت عارف دوست داشتن مرگ است و ترک راحت و انس
گرفتن بذکر مولا فرمود عارف ترین خلق بحق آن بود که متحیر تر باشد فرمود عارف بمعرفت نرسد
تا از معارف یاد دنیا در راه نرود در راه محبت کسی ست که از کونین دل بریده گرداند فرمود عارفان
آفتاب اند که بر جملگی عالم می تابند و از نور ایشان همه عالم روشن ست فرمود مردم از منزلگاه
قرب نزدیک نشوند مگر بفرمانبرداری در نماز زیرا که معراج مومن همین نماز است انتهی در حلیة الاولیا
ابو نعیم روایت کرده سُئِلَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ مَنْ اَوْلِیَاءُ اللّٰہِ تَعَالٰی قَالَ اَلَّذِیْنَ
اِذَا رُؤُا ذُکِرَ اللّٰہُ یعنی بدرستیکه پرسیده شد پیغمبر صلی اللہ علیه وسلم از اولیای خدا گفت صلی اللہ علیه
وسلم آنانکه چون دیده شوند یاد کرده شود خدا تعالی حضرت مخدوم شاه مینا قدس سره میفرمودند
که علامت ولی آنست که بدیدن وی خدا یاد آید و از غیر وی دل سرد گردد آمده است در خبری گفت
خداوند تعالی بدرستی اولیای من از بندگان من و دوستان من از خلق آنانند که ذکر کنند بذکر
من و ذکر کنم ایشان را بذکر ایشان یعنی اولیای خاص کسانی هستند که ایشان در یاد من باشند و من
در یاد ایشان باشم و فرمود آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم دیدن اولیا یاد میدهاند خدای عزوجل را و
یاد میدهاند عقبی را روایت کرد این حدیث را حکیم ترمذی از ابن عباس از اینجا است هر که بحضور
مرد صالح بنشیند از برکت صحبت مجلس وی دل از کدورت و خطرات دنیا پاک شود و انجذاب
بسوی او سبحانه تعالی گردد و اندکی آنکس صاحب نسبت است و در حدیث قدسی آمده که حق تعالی
میفرماید هر که دشمنی با ولی من دارد بدرستیکه برآید برای جنگ با من **فائده** در تقسیم ولایت بدانکه
ولایت بر دو قسم ست ولایت عامه و ولایت خاصه ولایت عامه آنکه بر وازدشمنی بدوستی آرد
این عامه مومنان را باشد هر که از کفر بیزار گردد و ایمان بیارد از محل عداوت بمحل ولایت آید قال
اللہ تعالی اَللّٰہُ وَلِیُّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا یُخْرِجُهُمْ مِّنَ الظُّلُمٰتِ اِلَی النُّوْرِ نیز گفت ذٰلِکَ
بِاَنَّ اللّٰہَ مَوْلَی الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَاَنَّ الْکٰفِرِیْنَ لَا مَوْلٰی لَهُمْ و ولایت خاصه آن ولایت خصّ خاص

و اصطفا و اصطباغ است چنانکه حق تعالی گفت اِنَّ اللهَ اصْطَفٰی آدَمَ وَنُوحًا و نیز گفت
قَالَ یَا مُوسٰی اِنِّی اصْطَفَیْتُكَ عَلَی النَّاسِ بِرِسَالَاتِی وَبِكَلَامِی
و نیز گفت وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِی و این مر خاص را باشد **اصل دوم در بیان اوصاف ارباب**
ولایت قدس اسرارهم در کشف المحجوب گوید خداوند تعالی برهان نبوی را تا امروز باقی
گردانیده است و اولیا را سبب اظهار آن کرده تا پیوسته آیات حق و حجت صدق آنحضرت علیه السلام
ظاهر باشد مر ایشان را والیان عالم گردانیده تا مجرد حدیث وی گشته اند و راه متابعت نفس را
در نوشته از آسمان باران از برکت اقدام ایشان آید و از زمین نبات از برکات اقدام و صفای
احوال ایشان روید و بر کافران مومنان نصرت بهمت ایشان یابند از ایشان چهار هزار اند که مکتوم اند
یکدیگر را نمی شناسند و جمال حال خود را نمی دانند و اندر کل احوال از خود و خلق مستور باشند اما آنکه
اهل حل و عقد اند و سرهنگان درگاه حق سه صد اند که ایشان را اخیار خوانند و چهل دیگر ایشان را
ابدال خوانند و هفت دیگر ایشان را ابرار خوانند و چهار دیگر اوتاد و سه دیگر نقبا و یکی دیگر که او را قطب
و غوث نیز خوانند و این جمله یکدیگر را می شناسند و اندر امور باذن یکدیگر محتاج باشند در بحر المعانی
ابدال و اوتاد و اقطاب و افراد و سائر رجال الله و بیان اعداد و اسامی مراتب و اوراد و اعمال
و احوال و اقسام ایشان بر نهجی تفصیل داده و تشخیص نموده است که فوق آن متصور نیست مصنف
بحر المعانی گفته که همه را ملاقات کرده ام و از هر یکی نعمتها یافته ام و مقامات هر یکی را مشاهده کرده
ام و گفته سه صد و پنجاه و هفت ابدال دیگر اند و ایشان را فقیر در کوه سرچشمه نیل ملاقات کرده است
ایشان در کوه ساکن اند و خورش ایشان شکم درختان است و تلخ بیابان قدوة المحققین شیخ
محی الدین ابن عربی صاحب فتوحات مکیه رضی الله تعالی عنه در فصل سی و یکم از باب صد و نود
و نهم از آن کتاب رجال هفت گانه را ابدال گفته و در انجا ذکر کرده که حق تعالی زمین را هفت
اقلیم گردانیده و هفت تن از بندگان برگزیده و ایشان را ابدال نام نهاده و وجود هر اقلیم را
بیکی از آن هفت تن نگاه میدارد گفته است که من در حرم مکه با ایشان جمع شدم و بر ایشان سلام گفتم

و ایشان بر من سلام گفتند و با وشان سخن گفتیم در قوت القلوب گفته اند که اکثر ابدال در زمین
هند و ترک و بلاد کفره میباشند و در روز سه شنبه مکی باشند مگر ایشان طواف کعبه میکنند و خطیب
در تاریخ بغداد آورده از کتانی که نقبا سه صد و نجبا هفتاد و ابدال چهل و اخیار هفت و عمده چهار
و غوث یک تن و در حلیهٔ ابونعیم آورده از ابن عمر که فرمود صلی الله علیه و سلم که خیار امت من
در هر قرن پانصد و ابدال چهل تن هر گاه بمیرد یکی از تن پانصد بانکی ازین چهل تن قائم مقام او
حق تعالی دیگری را گرداند و نیز در حلیه آمده هر که ده بار بگوید اللهم اصلح امت محمد اللهم ارحم
امت محمد اللهم فرج عن امت محمد بنویسد خدا تعالی او را از ابدال کذا فی المواهب اللدنیه حضرت عمدة المتاخرین
و زبدة المتقدمین ولی ابن الولی مولانا حضرت شاه تراب علی قلندر نور الله مرقده الاطهر در مکتوب
چهارم از مکاتیب خود میفرمایند که قاضی ثناء الله پانی پتی در سیف المسلول می نویسد که بعضے
از اولیاء امت را بکشف صریح که یکی از اسباب علم است ظاهر گشته که فیوض و برکات که از جناب
الهی بر اولیاء الله نازل میشوند اول بر یک شخص نازل میشوند از آن شخص قسمت شده بهر یک از اولیاء
عطا موافق مرتبه و بحسب استعداد او میرسد و هیچکس را از اولیاء الله بی توسط او فیض نمیرسد
و کسی از مردان خدا بی وسیله او درجه ولایت نمی یابد اقطاب دیگری و اوتاد و ابدال و نجبا و نقبا و جمیع
اقسام اولیاء خدا بوی محتاج میباشند صاحب این منصب عالی را امام گویند و قطب الارشاد بالاصالت
نیز خوانند و این منصب عالی از وقت ظهور آدم علیه السلام بروح پاک حضرت مرتضی علی کرم الله
وجهه مفوض بود که پیش از نشاء عنصری حضرت هم در امم سابقه هر کرا درجه ولایت میرسید
بتوسط روح پاک آنحضرت میرسید و بعد وجود عنصری تا وقت رحلت او از صحابه و تابعین همه را
بتوسط او این دولت رسیده و بعد رحلت او این منصب عالی بحسن مجتبی و بعد وی بحسین شهید
کربلا پس بامام زین العابدین پس بمحمد باقر بعده بجعفر صادق پس بموسی کاظم پس بعلی رضا پس
بمحمد تقی پس بعلی نقی پس بحسن عسکری علیهم و علی ابائهم السلام فی اللیالی والایام این منصب
عالی مفوض گشته و بعد وفات حسن عسکری تا وقت ظهور محبوب سبحانی غوث صمدانی قطب

ربانی حضرت شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ این منصب عالی برج عسکری علیہ
السلام متعلق بود چون حضرت غوث الثقلین پیدا شدند این منصب مبارک بوی متعلق شد تا
ظہور امام مہدی این منصب برج پاک حضرت غوث الثقلین باشد ولہذا آنحضرت قدمی ہذہ علی رقبۃ
کل ولی اللہ فرمودند وباین بیت ترنم نمودند افلت شموس الاولین وشمسنا ابدا علی
افق العلی لا تغرب یعنی فرو رفت آفتابہای دیگر اولیای پیشین وآفتاب یعنی ما ہمہ عظام
ہمیشہ برافق بلندی باشد غروب نباشد چون امام محمد مہدی ظاہر شوند این منصب عالی
بوی تفویض کنند وتا انقراض زمان بوی مفوض باشد انتہی **اصل سوم در بیان معنی شیخ
وشرائط واوصاف شیخ از کتب قادریہ چشتیہ سہروردیہ قدس اللہ اسرارہم
وافاض علینا انوارہم** بدانکہ بعد از درجہ نبوت شیخ درجہ فاضلتر از درجہ نیابت
نبوت نیست درباب دعوت الخلق الی الحق بر طریق متابعت رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ومراد از شیخی این نیابت است پس درجہ شیخی وتربیت افضل درجات
است وبمضمون حدیث صحیح کہ والذی نفس محمد بیدہ لئن شئتم لاقسمن لکم ان
احب عباد اللہ الی اللہ الذین یحببون اللہ الی عبادہ ویحببون عباد اللہ الی اللہ و
یمشون فی الارض بالنصیحۃ دلیل است بر علو مرتبت شیخی چہ این معنی وصف حال مشائخ
متصوفہ است از آن جہت کہ مراد شیخ از تصرف در مرید آنست کہ آئینہ دل او را از زنگ ہوا و
طبیعت نفس زدودہ گردانند تا در وی بر وجہ محاذات کلی اشعۂ انوار جمال احدیت وکمال
صمدیت منعکس شود واحداق بصیرۃ بمشاہدہ آن منجذب وممتلی گردد ومحبت الٰہی
بواسطہ آن در صمیم دل قرار گیرد این تحبیب حق سبحانہ تعالیٰ در دل بندگان کار مشائخ بود
وہمچنین تحبیب بندگان با حق سبحانہ تعالیٰ چہ شیخ مرید را تربیت بر طریق متابعت
رسول علیہ السلام کند ومتابعت او منتج ومثمر محبت الٰہی است چنانکہ فرمود جل وعلی
قل ان کنتم تحبون اللہ فاتبعونی یحببکم اللہ انتہی خلاصہ کتاب عوارف از باب وہم

بر طریق التعلیم متعلمے را که متوجه ایشان میشود به ترک علم تحریص میکنند اسکین در ربط اینست حال نه
مقام ابرار گرفته‌اند مقام سابقان مقربین یافته ترک علم در حق اینچنین کس تحریص نمودن
در حیرت نسیان مرید طالب کشادن است و باز به بلایی دیگر قبل از استقامت فی التوبة مرید را
نفی وجود غیر و فنا فی الله و تجرید التوحید تلقین میکنند و ریاضت بحال بدین سالکین مبتدیین
که هنوز از مقام ابرار خبر ندارد ارشاد مذکور در ضلالت و گمراهی افکنند و از کار کلی باز رسید اره دا
در حقیقت پس آنکه باشد شیخ عارف مقامات عالم حقیقت و تلوینات و ممکنات و آفات و فوائد
باشد بنهایت رسیده در مکاشفات و تمیز رونده باشد از فنا سوی بقا الفناء هو الغیبة من الاشیاء کما کان
ابوسعید خراز گوید علامة الفانی ذهاب حظه من الدنیا والآخرة الا من الله عز و جل والبقاء
الذی یعقبه هو ان یفنی عماله و یبقی بما لله پیر دستگیر قطب الاعظم شیخ ینا قدس سره میفرمود
الشریعة کالسفینة فی البحر والطریقة کالبحر والحقیقة کالدر فمن اراد الدر رکب فی السفینة ثم شرع
فی البحر ثم یصل الی الدر فمن ترک هذا الترتیب لم یصل الی الدر و نیز فرمود اگر کسی اینی که در هوا می پرد و یا برآب میرود
و فرضی از فرایض و یا سنتی از سنن فرو میگذارد فاعلم انه کذاب لیس فعله کرامة
بل سحر و استدراج و از شرط شیخ است که باشد کریم و رحیم بر عامه خلق صبور باشد بر بلاها و جفاها حلیم باشد
بر مریدان درشت خو و کم فهم و سخت دل نباشد مرد درشت خو و کم فهم و سخت دل لایق منصب شیخی و مقتدایی
نبود و از چنین کس بهره دین نشود و در جای دیگر آن کتاب مینویسید که در درویشی و شیخی را محکی و معیاریست
و آن قرآن و احادیث مصطفی صلی الله علیه وسلم و اجماع است پس هر چیزی از نشان شیخی که موافق
معیار باشد پس آن صحیح است یعنی اگر قول و فعل شیخ موافق کتاب و سنت و اجماع است صحیح باشد و آن شیخ هادی و مقتدا
بود و بدو اقتدا توان کرد و سیر سیر این فقیر شیخ قوام الحق والدین میفرماید که ایدرویش محک و معیار این کار کتاب و سنت و سیر سلف
است که اهل اقتدا بوده اند نه حکایات مجرده مقامات مشایخ که فلان فرزند فلان و پسر است و مقام آبا و اجداد خود نشسته اگر لا
انکار نبودی بدین مقام متشرف نشدی پس تحقیق بدان که شرف انسان نه بنسب و زمان و مکانست بلکه بتقوی
است قال الله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقیکم و هر که از نشان شیخی مخالف معیار باشد پس آن خا

باطل ولاینفع بل مضرست یعنی اگر قول و فعل شیخ مخالف کتاب و سنت و اجماع بود صحیح نبود و شیخ لایق
مقتدای شیخی نباشد هر که بدو اقتدا کند بمقصود نرسد پیر پیران فقیر مخدوم قوام الدین سهروردی میفرمایند جوانمردا
کار شیخی چنان آسان شده است که هر نابالغی بدعوت و ارشاد قبل از تحقیق التوبة والانابة والتوکل بعد
تزکیة النفس از مذمومات شرعی دست درین کار زنده سبحان الله امر این کار بمثابه رسیده در جواری که کمتر از
حرفتها و صنعتها شده اهل ضایع بعد مشقت بسیار و ملازمت سالها بر در استاد استاد میشوند بخلاف شیخی که
بمجرد میروند بعد ماهی دو ماهی که هنوز نجاست معاصی بآب ندامت نشسته و بفلاح نامده شیخ میشوند چون مرد
النفلی فلاح جستن عمر ضایع کردنست و در جای دیگر ازین کتاب مینویسد که گفت امام غزالی نیست
شیخی به بسیاری مال و نه به بزرگی و فربهی جسد و نه از جهت زیادت قوت بلکه از زیادتی تجربه یعنی شیخی
بدین چیزها حاصل نشود بیک این چیزها دارد فقط شیخ نبود و مرد خدا نشود بلکه از شیخی بعید بود شیخی از
بسیاری تجربه براه طریقت حقیقت محبت و عشق بود شعر هرگز بجاه و مال کسی مرد ما نشد ؞ آنست مرد ما
که گرفتار درد ماست خواجه حسن بصری فرمود تعصی الاله و انت تظهر حبه هذا لعمری فی الفعال
بدیع لو کان حبک صادقا لاطعته ان المحب لمن یحب مطیع جانم فدای شیخ غزالی باد که نور
باطن دریافته بود که وقتی پیدا آید که بعضی شیخی به بسیاری مال کنند خلق را دعوت کنند و انعامات و نثار
و هدایا بدهند و معتقد گردانند خلق هم از غایت اخلاق و چاپلوسی ظاهری و بدادن هدایا او را شیخ کامل و
قطب شامل خوانند و بعضی شیخی به بزرگی جسد کنند که عند الناس معظم و مکرم نمایند و دست و پای
از خلق ببوسانند و چیزها از ایشان بربایند و بعضی شیخی بزیادتی قوت کنند چنانچه امروز مشاهده است
هیهات هیهات تاریخ هشت صد و نود رسیده کجا شیخی و کجا درویشی کجا پیری و کجا مریدی پیر دستگیر
قطب العالم شاه مینا لکهنوی بارها می خواند و مینالید ؎ نظطلی بر سر نامی نه بر نامی سر کوئی ؞
نه پیری بر در مسجد هم این خالی هم آن خالی ؞ مجالس حلقه زد رفته مدارس مندرس گشته ؞ مساجد
جمله بشکسته مناره همچنان خالی ؞ ملایک میکنند نوحه که یا رب این چه روز آمد ؞ که تا پیش از قیامت شد
همه مردم جهان خالی ؞ پیر پیران حقیر مخدوم قوام الدین میفرمایند سهروردی که هرگز راه ندیده و از سه تا

سفر نگزیده و تلخی مفارقت مالوفات نچشیده و ترک خود نگرفته چگونه شایان رهبری بود جزا خیر دار احسن
برجان عین القضاة همدانی باد که گفت ع رو بازی کن عاشقی کار تو نیست ٭ تا به شیخی و مقتدائی
چه رسید بعضی از مشائخ صوفیه گفته اند الشیخ هو الذی یقرر الدین والشریعة فی قلوب المریدین وبعضی
گفته اند الشیخ هو الذی یقرر الدین والشریعة فی قلوب المریدین وبعضی گفته اند الشیخ هو الذی
یحبب عباد الله الی الله ویحبب الله الی عباده وهو احب عباد الله الی الله سر سیر سیر این فقیر شیخ قوام الدین میفرماید
الشیخ هو الذی یکون قد مس الذات فانی الصفات حضرت شیخ قطب الدین بختیار اوشی میفرماید
شیخ آن باشد که بقوت نظر باطن زنگار سینه مرید که بدنیا و غیر آن آلوده باشد صیقل دهد و سید محمد گیسو دراز
چشتی فرماید هر که بر هوا پرد و بر آب رود و آنچه گوید همان شود و با مردان غیب ملاقات کند و هر چه از
خدا خواهد همان شود و هر چه در دلش گذرد همان باشد و نه طعام خورد و نه آب و سیر عالم کند با این همه شیخ
نباشد و لائق شیخی نشود شیخ او بود که بر وی کشف ارواح شود و کشف قبور باشد و ملاقات ارواح انبیاء علیهم
السلام شود و تجلی افعال و صفات و ظهور ذات بود و از عقبات همه گذشته باشد و این معانی اندر وقت او باشد
و آنرا که او خلیفه کند باید که باین صفات متصف شده باشد و اگر نه از وی کاری نیاید انتهی العزیز سخنی از کم
همتی میگویم نه آنست که بیان حقیقی شیخی میکنم امروز نزد من شیخ کامل و قطب شامل همو ست که شریعت
را برپا دارد و استقامت در کار شریعت بجا آرد آنچه شیخ قطب الدین و سید محمد گیسو دراز میگویند باشد
یا نباشد هیهات هیهات لیکن فیض از جهان منقطع نیست بر وجه قلت و ندرت بندگان هستند که آنچه
شیخ قطب الدین و سید محمد گیسو دراز میگویند بدان متصف باشند حق تعالی طالب را بدیدار شان مشرف
گرداند و از صحبت مترسمان و متشیخان دور دارد گفت سهل تستری په پرهیز از صحبت سه گروه یکی جباران
سلاطین و امرا و قضات دوم متعبدان مداهن یعنی مرائی و بیدیانت و فاسق احتراز کن سوم صوفیان
جاهل که جاهل را خطی از دین نبود و صحبت چنین مرد خبر مضرت نباشد در خزانه جلالی مسطور است حضرت
سید السادات فرموده یکی از علامات قیامت اینست که علما فاسق گردند و صوفیان جاهل
الشریر انیر و همان رسم است که در صوفیان دیده میشود که بی علم و بی تربیت خرقها و رسالهای

پیدا می کنند و تلقین ذکر چنانکه سلسل از مصطفی علیه السلام در کتب صوفیه می آید میکنند از بهر معتقد
گردانیدن خلقی را بر گونه دیگر پیدا کنند و عوام را در حیرت انداخته اند و از راه راست دور گردانند و بعضی
را شنیدم که سوائیکه میان آسمان و زمین است طالبان خدا را هم در معائنه آن بدارند و آنرا تمثیل بدایت
خدا کنند و طالبیکه هم در معائنه آن بماند آنرا وصل خدا گویند زهی ضلالت و حتی الضلالت باب
الله کهتر سلیس ده درویشان محتسب عارفان شیخ قوام الحق والدین فرماید بیت تا دیده رخ دوست
نزن لاف تجلی ** پرتو نبود عین تو این نکته نگهدار ** بی نور رخش حسن و جمالش نتوان دید **
ل تابش رخ می نتوان دید رخ یار ** این است مختصری که ملتقط است از رساله مکیه و شرح آن اگر
طالب تفصیل باشد بجمع السلوک شرح رساله مکیه تصنیف مخدوم شیخ سعد رجوع کند چون سخن باینجا رسید
اگر حکایتی دیگر مناسب و موید این شکایت از کلام دیگر کبرای دین و عظمای اهل الیقین تتمه آن کرده
شود زیباتر مینماید بگوش هوش باید شنید مولانا جلال الدین رومی در بیان احوال این مشیخه میفرماید

همچو این شیخان با طبل و علم — کرده اند اگه ز فقر از پیش و کم
لاف شیخی در جهان انداخته ** — خویش را بایزیدے ساخته
هم ز خود سالک شده واصل شده — محفلی واکرده در دعوی کده
حرف درویشان و نکته عارفان — بسته اند این بیحیایان بر زبان
احمقان سرور شدستند و ز بیم — عاشقان سرها کشیده در گلیم
پس جلیس الله گشت آن نیکبخت — که به پهلوی سعیدی برد رخت

صاحب گلشن راز میفرماید. فتاده سروری اکنون بجهال — ازین گشتند مردم جمله بدحال

شارح میگوید در حقیقت سروری و پیشوای و رهنمای در دین شان حال و کاملان و عارفان است که جامع
علوم شریعت و طریقت و احوال حقیقت باشند و ایشان را علم بکمالات قلوب انسانی و آفات و امراض
و ادویه او کما ینبغی حاصل شده تا طبیب نفوس گشته ازاله مرض فرمایند و دفع مرض نموده حفظ صحت
ایشان بارشاد و تکمیل توانند کرد و اکنون باقتضای اسمای الهی تقاضای زمان است که سروری و
رهنمای بجهال فتاده است و جمله خلائق از آن جهت بدحال و گرفتار امراض اخلاق ذمیمه گشته اند مشایخ
نادان ضال و مضل واقع شده اند و دعوی هدایت و ارشاد مینمایند فی الحقیقت رهزنان راه طریقت اند

بهر آنان راست بنماید اشتی   احمد و بوجهل چون همه اشیا   اشتیاق اولیا شناختی   دین و دنیا ازان او باحق

بهر آنی چون نام خود بهر کنند   عامیان را در هلاکت افکنند   نور عرفان در دل احباب نیست شان   او همین گوید منم عارف کجا

بیشش از عارفان شرم و حیا   دعوی عرفان تلبیس ریا   وای آن طالب که در پیش نماند   هر چه بودش نقد او بر باد داد

آهنی سید السادات سید حسینی خراسانی سهروردی در زاد المسافرین میفرماید   چون طالب رشدی شدی بنه

دریاب نخست صحبت پیر   پیری که نه در فروع ماند   پیری که اصول دین بداند   پیری که نه پای بسته باشد

پیری که ز خویش رسته باشد   پیری که نه هیچ سایه پاست   پیری که ز نور عشق مست است   پیری که نباشدش کرامت

پیری که نباید استقامت   پیری که نه غائب است و دور است   پیری که همیشه در حضور است   آن پیر که گشته اولیا است

تحقیق نقاش جاودان است   پیری که بادج قاب قوسین   بر گوشه چشم اوست کونین   پیری که چو بر دلت نشیند

حال ازل و ابد ببیند   شاهنشه دار ملک دین است   بر گنج عطای خود امین است   خورشید صفت جهان بنور

نزدیک همان بود که از دور   بحریست محیط پر جواهر   آراسته باطنش چو ظاهر   هم علم و عمل در آن مقرر

هم باطنش قدم برابر   ملک و ملکوت شاهراهش   تخت جبروت تکیه گاهش   این طائفه در جهان چو عنقا

در حضرت کبریا نقیب اند   جز نام ندیده ز عنقا   افسانه شد این حدیث حقا   طاوس برهلت پریده از باغ

زان نعره زنان همه پر زاغ   یک تن که نشان ره دهد کو   مردی که ز خویش وارهد کو   و سید عبد الواحد بلگرامی

که مرید مخدوم شاه صفی قدس سره خلیفه شاه حسین از در سنابل می نویسند ای برادر از پیری و مریدی آن رسمی و
نامش نمانده است و آن هم در رسم سرشتی هرچند شرائط میدان که آن شرائط پیری و مریدی درست
اما نخست از شرائط پیری آنست که پیر سلک صحیح داشته باشد مرید صادق را تفحص سلسله درست باید کرد
که در اکثر جاها خبط و خلط گشته است   ای پسر شرط صحت بیعت   در طریقت اجازت سلف است
بدغل سکه بهره مزن   کان ره کاسدان ناخلف است   دوم از شرائط پیری آنست که پیر عالم و عامل
باشد بر جمله عبادات از فرائض و واجبات و سنن و نوافل و مستحبات و در ادای این احکام قاصر و
سستی ننهادن نبود چنانکه در هر وضو مسواک کند و شانه در محاسن بگرداند که این هر دو سنت است صحیح
نماز با بانگ نماز و اقامت با جماعت ادا کند و تعدیل ارکان نگاه دارد و آنچه بدینها ماند و اگر

عبادات عالم شود عامل نتوان شد و از حد شرع نیفتد پس پیر را شاید زیرا که هر که از مقام حقیقت بیفتد
بر طریقت قرار گیرد و هر که از طریقت بیفتد بر شریعت قرار گیرد و هر که از شریعت بیفتد گمراه گردد و مرد گمراه
پیری را نشاید اما درویش که مرجع خلائق بود چنانچه اکثر خلائق بیعت و انابت او رجوع دارند او را احتیاط
در جزئیات شرع فرض و لازم است باید که یک دقیقه از دقائق شریعت ازو فوت نشود که وسیلهٔ گمراهی مرید
تا بحجت گیرند که پیر ما این چنین کار کرده است پس ضال و مضل گردد و شرط سوم از شرائط پیری آنست
که پیر اعتقاد درست بود و موافق مذهب اهل سنت و جماعت و سنی بی تعصب بود ٭ سه چیز است
اصل شرع ای مومن صاف ٭ کتاب و سنت و اجماع اسلاف ٭ قیاس راسخون فی العلم نیز
بود با هر اصل شرع ملحق ٭ تو گر بیرون روی زین هر سه یک گام ٭ بر افتادی ز راه دین اسلام
و مرید چون پیر را بدین شرائط موصوف یابد بیعت با او کند که هر جایز و مستحسن بود و اگر در پیر ازین شرائط
یکی مفقود بود بیعت با او جایز نباشد و اگر کسی از جاهلیت نادانی با او بیعت کرده باشد ازان بیعت بگردد
انتهی حسب ایمائی حاکم بر است که ختم بر اصل ثالث بر کلام امام همام مقتدای انام عالی مقام سلطانی [illegible] از
شبلی روزگار واقف رموز کردگار کاشف کنوز رسول مختار ثانی شیخ اکبر حضرت شاه تراب علی قلندر
روح الله روحه کرده آید حضرت قدس سره العزیز در شرائط الوسائط میفرمایند
شیخ بر دو قسم اند یکی عرفا بکتاب الله و سنت رسول الله که در ظاهر قائل باشند و در باطن محقق بدان
و مراعی حدود الله باشند بر احکام شریعت بر حق و صاحب ورع و احتیاط باشند و محترز از اهل تخلیط کرده
را باطل غلط کنند و مشفق باشند بر امت و دشمن نگیرد شیخ احدی را از غنمات و حسد بعض ایشان بر ایشان نخند
باشد و امر کند بمعروف و نهی کند از منکر که مجمع و متفق علیه باشد نه مختلف فیه و بسیار حقوق با اهل
آن و احسان کند در حق اخوان بلکه در جمیع مردم و تفقد حال جمیع مردم کند اگر طاقت آن داشته باشد
و صاحب حیا باشد با الله تعالی متین و لین باشد و دوستی در زود و حلیم باشد در میان خود با او راکع و
ساجد و غم بر ایشان غالب باشد یا از فرح که مقتضای موطن تکلیف است پس تمثیل ایشان اقتدا کرده
شود و احترام و هیبت باشد مر ایشان آن جماعت باشند که هر گاه دیده شوند جماعت یاد آید حق سبحانه

تعالی قسم دوم اصحاب الاحوال باشد ایشان صاحب الجمعیة حیفظا که قسم اول باشد و حال ایشان بر ایشان
مستولی گشته شود صحبت داشته نشود با ایشان اگرچه خارق عادات ظاهر شود بر دست ایشان چه بر آن اعتماد کرده
نشود و واقف انکرده نشود بان شیخ که بی ادب باشد با شرع اگرچه صادق باشد در حال خود لیکن احترام نموده
بادی مولانا قاضی محمود در مقامات عالیه خواجه عبید الله احرار نقشبندی می نویسد که میفرمودند که ارشاد
و تکمیل را دو شرط است یکی علم و یقین با عمال مقربه دوم رسیدن بانجا که اعمال و اشغال ظاهری مانع نماند از شهود
و آگاهی و قلبیکه کسی بایمرتبه رسد تکمیل مستعدان بادی فرمایند عارف بالله حضرت شاه ولی الله محدث
دهلوی آنچه شرائط شیخ در قول الجمیل میفرمایند مجملاً اینست که پیر را باید که عالم باشد بکتاب و سنت بقدر ضرورت
دین صاحب عدالت و تقوی باشد که مجتنب باشد از کبائر غیر مصر بر صغائر و زاهد باشد از دنیا و راغب
باشد برای آخرت و مواظب باشد بر تعلق بر طاعت موکده و اذکار ماثوره و محافظ باشد بتعلق قلب بسوی حق بحیثیه
نسبت یاد داشت ملکه وی شده باشد و آمر باشد بمعروف و ناهی باشد از منکر همیشه برای خود و صاحب عقل باشد
تا اعتماد کرده شود بر وی بهرچه گوید و منع کند و صحبت داشته باشد با مشائخ مدتی طویل و ادب یافته باشد و اخذ
کرده باشد از ایشان نور باطن و سکینه و شرط نیست از شیخ ظهور کرامات و خوارق عادات و نه شرکت کسب مگر
قانع باشد بر قلیل و پرهیزگار باشد از شبهات منتهی حضرت مرزا مظهر جان جانان میفرمودند که شیخی را شرط مصالح
بسیار در کار است عالم متبحر و عقل سلیم و کشف صحیح و ذوق صریح و شرف نسب و حسن ادب و کمال سیرت و جمال
صورت و تحمل ظاهر و تحمل باطن و قوت ارشاد و هدایت و دولت فقر و قناعت و جذب قلوب طالبان و تهذیب
نفوس تا نقصان منتهی الغرض اینهمه که مذکور شد از شرائط شیخ بطور متقدمین بود اما آنچه درین زمانه برای لیاقت
پیری کمتر از آن نباید نیست که پیر باید که پیر عقائد اهل سنت و جماعت باشد و علم ضروری از عقائد و فقه و طرق تحقیق
داشته باشد خواه بخواندن خواه بصحبت عالمی حاصل کرده باشد و اذکار و افکار و اشغال سلسله خود از بزرگی اخذ
کرده باشد و بر آن بحسب استعداد خود عامل باشد و مجتنب از کبائر غیر مصر بر صغائر بود و بر مسکن و ملبس و مطعم و دیگر
حاجات دنیوی قانع بر اندک بود نه حریص و راغب در آخرت باشد مواظب بر طاعت موکده و اذکار
ماثوره و نوافل مشهوره مثل اشراق و چاشت و اوابین و تهجد و غیر آن که معمول حضرات مشائخ است و امر بمعروف

و ناهی منکر باشد و صاحب مروت و سخاوت و علم و عقل تام بود و بسنگرامی در طریقه مجاز باشد از شیخ
که سلسلهٔ اجازتش تا پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسیده باشد در رئیس العاشقین حضرت شاه مجا قلندر نور الله مرقده
الاطهر نوشته اند که اگر کسی از لذت نفسانی و وسوسهٔ شیطانی بی سلک صحیح مرید کرد در فردای قیامت که روز
عدل و انصاف است آن شخص مشخص با شخص بحضور جمیع انبیاء و اولیا علیهم السلام روسیاه کرده خواهند گفت که این
شخص همان است که بی اجازت مرید کرده بود انتهی **فائده** در ملفوظات حضرت شاه مینا لکهنوی قدس سره
از قصوص الابواب نقل کرده که اگر کسی از نادانی خود بجاهل یا اهل بدعت یا کسیکه در وی اندک صورت بدعتی
باشد مبایعت کرده و با او ارادت آورده یا از دست او خرقه باطل پوشیده باید که باز بخدمت شیخ رود و تجدید
ارادت کند و از دست او خرقه پوشد تا گمراه نشود و در هلاکت و ضلالت نیفتد در ارشاد الطالبین و روشیان و
محتسب جاروان شیخ قوام الحق والدین قدس سره مسطور است که علمای شریعت هادی خلق الی الحق اند پس هرگاه
اگر مقتدیان اقتدا اما می کنند بدین گمان که او متوضی است و بعد ادای صلوة بدو متحقق شد که اهل حدث
بود واجب است بر مقتدیان که نماز را اعاده کنند و بفتوای علمای بالله واجب است از روی طریقت که
از اقتدای ایشان بیرون آیند و بشیخ حقانی متوجه شوند تا حق تعالی بکمال رهبری کند و اگر همبرین نقصان
بماند و بدان شیخ پسند کند کفایت و طالب کامل نشود و طریقهٔ مرضیه اولیاء خدا را اختیار نکنند خاسر ابدی
گردد و اعراض از طریقه اولیا همین تصور کنند عارف ربانی حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه در مکتوبی
میفرمایند که مقصود حق است سبحانه پیر وسیله است بوصول جناب قدس حق تعالی اگر طالب رشد خود را پیش
شیخ دیگر بیند و دل خود را در صحبت او با حق سبحانه تعالی جمع یابد روا است که در حیات پیر بی اذن پیر اول پیش
آن شیخ برود و طلب رشد ازو نماید اما باید که از پیر اول انکار نکند و خیر نیکی یاد نماید علی الخصوص
پیری و مریدی این وقت که بیش از رسم و عادات نمانده است اکثر پیران این وقت از خود خبر ندارند و
ایمان را از کفر جدا نمی توانند کرد از حق جل شانه چه خبر خواهند داشت و مرید را کدام راه حق خواهند نمود
شعر اگر از خویشتن نیست چنین * چه خبر دارد از جهان چنین * وای بر مریدی که برین ولو پیر
اعتقاد کرده نشیند و بدیگری رجوع نکند و راه خدای عز و جل شانه معلوم نسازد و خطرات شیطانی است

که از راه حیات پیر ناقص آید طالب را از جمع سجاده باز میدارد هر جا رشد و جمعیت دل یافته شود بی توقف
رجوع باید کرد و از وسواس شیطانی پناه باید جست در شفاء العلیل ترجمهٔ قول الجمیل فی سواء السبیل مسئلہ
تکرار بیعت بدین نمط مذکور و مسطور است تکرار بیعت کی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے منقول ہے اور
اصطلاح حضرات صوفیہ سے لیکن دو پیر دوسرے سے بیعت کرنا سو اگر ظہور خلل کی سبب ہو اوس پیر میں جس سے
بیعت کرچکا ہے تو کچھ مضائقہ نہیں اور اسی طرح اوسکی موت کی بعد یا غیبت منقطعہ کی بعد کہ اسکی توقع
ملاقات کی نہیں باقی رہی اور بلا عذر تو دوسری مرشد سے بیعت کرنا مشابہ ہے کھیل کی اور بے جا ہے بیعت
کرنا برکت کو کھوتا ہے اور مرشدونکی دلونکا اوسکی تعلیم او تہذیب سے پھیرتا ہے یعنی اوسکو ہرجائی سمجھکر
اوسپر التفات نہیں فرماتے ہیں انتہی بعضی از صوفیہ کرام فرموده اند تکرار بیعت در شیخین جائز نیست مگر بعد موت
شیخ اول یا بیعت کننده صغیر باشد پس بعد بلوغ مختار است اولی آنست که بر شیخ اول قناعت کند و این طریقه
از حضرات چشتیه ماثور است اما در طریقه نقشبندیه و بعضی دیگر درین امر وسعت داده اند یعنی تا که تسکین خاطر مرید نشود اراده
جائز است اگرچه در صد جا باشد و بعضی نوشته اند در طریقه دیگر بیعت کند جائز است یعنی شاید اراده در چشتیه داشت از شیخ
دیگر در سلسله قادریه یا سهروردیه یا نقشبندیه بیعت کند جائز است لیکن در حیات شیخ بی اجازت شیخ اول مناسب
نیست و بعضی از مشائخ گفته اند که جائز نیست کسی را که مرید شیخین شود بدلیل آنکه بنای وجود امر دو الٰهی بر توحید
است و نشد وجود عالم از دو الٰهین و نشد تکلیف میان دو رسولین و نه زن میان دو زوجین پس همچنان نشود
مرید میان شیخین چنانکه گفته اند شعر دو دلی در مذهب عشاق معنوی کفر است ٭ خدا یکی و محمد یکی و پیر یکی ٭

فایده در بیان حسنیت بیعت بخاندان اهل صلاح و تقوی از فخر المتاخرین و خیر المتقدمین
خیر اللاحقین یا ماهرین حضرت خاتم الفقهاء و المحدثین مایهٔ علم و منیر مولانا شاه عبد العزیز قدس سره العزیز
بعض مواضع متبرکه که مورد نعمت و رحمت الٰهی گشته اند یا بعضی خاندانهای قدیم اهل صلاح و تقوی از جای صحیحه
پیدا می کنند که در آنها احداث توبه نمودن و طاعت بجا آوردن موجب سرعت قبول و ثمرات نیک می
باشد و از همین جاست که این مرد ویه از ابو سعید خدری رضی الله عنه حکایت کرده ما روزی همراه
آنجناب علیه السلام شب هنگام در غزوه یا در سفری میرفتیم چون آخر شب میرسید در گشته کوهی گذشتیم که

ازادار الحنظل میگفتند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند انما مثل هذه الثنیة الا کمثل
الباب الذی قال الله لبنی اسرائیل ادخلوا الباب سجدا وقولوا
حطة نغفر لکم خطایاکم وابوبکر ابن شیبه بروایت صحیح از حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه آورده
هذه الامة کسفینة نوح وکباب حطة فی بنی اسرائیل یعنی مثال اهل
بیت نبوی علیه السلام که تعلیم خاندان نبوت و حامل اسرار ولایت و معرفت اند درین امت مثال سفینه
نوح و باب حطه است زیرا که نجات از طوفان نفس و شیطان و تصحیح توبه و تکفیر گناهان بسبب دخول سلاسل
اولیاء الله درین امت وابسته و منتهی برین بزرگواران است چنانچه درین زمان ظاهر و باهر است که سلاسل سالکان
راه خدا بیعت و توبه و انابت همین خاندان علیه الرحمه میرسد آری چون سلسله سخن بمقام بیعت رسید ذکر بیعت
و اقسام آن اصل چهارم گردید **اصل چهارم در بیان بیعت و انواع آن** صاحب العز والجاه عمار
الله حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی نعمه الله برحمته در انتباه فی سلاسل اولیاء الله میفرمایند که یکی از
نعم الهیه است مصطفویه علی صاحبها الصلاة والتحیة است که تا امروز سلسله های ایشان تا پیغمبر صلی الله
علیه وسلم صحیح ثابت است اگرچه اوائل امت را آخر است و بعض امور خلاف بوده باشد پس صوفیه صافیه اولیاء
ایشان و اهل اول الصحبت و تعلیم تا ادب بآداب تهذیب النفس بوده نه بخرقه و بیعت و در زمن سید الطائفه جنید
بغدادی رسم خرقه ظاهر شد و بعد از ان رسم بیعت پیدا گشت و ارتباط سلسله بهر این امور متحقق است و جمله
صور ارتباط حاضر نیکنند بخرقه پس بیعت را اصلی هست از سنت سنیه اما خرقه پس ثابت اصلی الباس آنحضرت است صلی الله
علیه وسلم عمامه را بعبد الرحمن بن عوف در وقتیکه امیر لشکر گردانید و اما صحبت پس وجه ولان اعتنا بان از
آنحضرت صلی الله علیه وسلم مستفیض اعتنی است که الاکفی و تمامی کرام ارتباط ایشان و در زمن اول سماع
احادیث و حفظ آن در و جای قلب بود و بعد از ان تصنیف کتب و قرأت و مناوله و اجازت و وجاده آن
پیدا شد و ارتباط سلاسل همه این اسم صحیح است و خلاف صور را اثری نیست و هر یکی ازین امور اصلی دارد
از سنت سنیه اما قرائت پس اصلش قرائت عبد الله بن مسعود و سوال اعرابی است و مناوله اصلش کتابت آنحضرت
است صلی الله علیه وسلم باطراف بلاد همچنین اجازت و وجاده را اصول در کتب اصول حدیث مسطور

بالجمله رسم قدیم صوفیه است که یاران خود را خرقه پوشانیدند از قلنسوه و عمامه و قمیص و رداء و ازار و هرچه میسر شود و حجه
یکی خرقهٔ اجازت چونکه محبی را از مصاحبان خود اجازت طریقه دهند و او را نائب خود کنند در تلقین و بیعت با طالبان و
اخذ بیعت و اعطاء خرقه او را خرقه دهند و شرط آن قابلیت این معانی است دیگر خرقهٔ اراده چون عزیزی در زمرهٔ
صوفیان داخل شد و اعمال ایشان را بجد تمام پیش گرفت او را خرقه عطا میکنند تا علامت دخول وی باشد
در طریقهٔ صوفیه و شرط او در وی جد و جهد است و تعرض استقامت او درین باب سوم خرقهٔ تبرک چون بر کسی
مهربان شوند و خواهند که برکات عزیزان شامل حال وی باشد او را خرقه دهند بی ملاحظه شرطی بادشاه باشد
یا امیر و یا جز وی چنین اخذ بیعت هرچند قسم باشد بیعت توبه از معاصی و آن عام است هر مسلمان را و بیعت تبرک
بدخول در سلسلهٔ صالحین و آن نیز عام است و بیعت تحکیم که مرید شیخ را در سلوک طریقهٔ مجاهده بر خود حکم سازد
بجد تمام این راه را سلوک نماید و آن مخصوص است باصحاب اراده انتهی رکن الوان دین متین مولانا محمد رفیع الدین
رفع الله درجته فی اعلی علیین میفرمایند بیعتیکه پیش حضرات صوفیه معتبر و مقبول است چار قسم باشد
میشود و هر قسم را شروط علیحده است و ثمرات دیگر بیعت وسیلت و بیعت شریعت و بیعت طریقت و بیعت حقیقت
و سوای آن آنچه برای تحصیل مال و جاه یا برای تحصیل حاجات دنیوی از مرشد باشد فی الحقیقت اعتباری
ندارد و بمضمون من کانت هجرته الی الله و رسوله فهجرته الی الله و رسوله و من کانت هجرته الی دنیا یصیبها
او امرأة یتزوجها فهجرته الی ما هاجر الیه اما بیعت وسیلت پس حقیقتش آنکه حضرت رب العزت را جل شانه با هر یکی
از ائمهٔ طرق بشارات و وعده ها بر و احسان است مردمان ناقص محبت با یکی ازین اصحاب طرق حاصل کرده و
مناقب و فضائل ایشان دریافته میخواهند که استحقاق آن بشارات را حاصل نمایند چون بمعنیه بدون اندراج در زمرهٔ
ایشان متحقق نمیشود چه بنای همه عقود بر ایجاب و قبول است پس می باید که اول شخص خود را در زمرهٔ ایشان داخل سازد
و این دخول را آن بزرگ قبول فرماید چون این بزرگان از نظر عوام مختفی ماندنا چار وکلای ایشان که در حق آنها
کلام مفید وکالت مانند یده کیدی و قوله کقولی فرموده باشد چنانکه حق جل و علی شانه در حق خاتم النبیین صلی الله
علیه وسلم فرموده است اِنَّ الَّذِیْنَ یُبَایِعُوْنَکَ اِنَّمَا یُبَایِعُوْنَ اللّٰهَ یَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَیْدِیْهِمْ
گفته شد تا عقد قبول ایشان منسوب بموکلان ایشان شود پس بنای این بیعت بر صدق محبت طالب

در صحبت سلسلهٔ شیخ باشد و شرط آن قیام تعظیم و یادگاری ایشان و مزاولت چیزی از اوراد و اشغال
ایشان است تا نوعی از مناسبت با ایشان متحقق گردد پس ثمرهٔ آن اتصال با آن بزرگان است در تیسیر
وحشر و امداد ایشان این طالب را وقتا بعد وقت و اما بیعت شریعت پس حقیقتش آنکه مرد عامی که عمر را
در غفلت و معصیت گذرانده هرگاه بحال خود متنبه میشود و ندامت میکشد و رجوع براه تقوی و طاعت
میخواهد حصول این معنی بدون تحکیم عالم متقی بر ظاهر و باطن خود در عادت منتظم نمی تواند شد چه دیدن کتابهای
شریعت مانند مراجعت کتب طب است بیمار را بدون حصول ملکهٔ طب و معالجه با تقدیر اصلاح مزاج
و دفع مرض متعذر است همچنین معمول هر عالمی عمل کردن موجب تحیرست کمتر یکی صحیح الفکر از تحدس نفسه
پس بنابرین ضرورت مرد را که با وجود علم و تقوی صفت در شته باشد یکی عدم مسابله و مداهنه در
مقام امر بالمعروف و نهی عن المنکر دوم شناختن آنچه بحال طالب افضل و اصلح است پس چنین کس را اختیار
کنند و زمام امور خود را بدست او سپارد و متابعت او بر خود لازم گیرد تا بمراد خود برسد و ثمرهٔ این بیعت
نجات کلی از عقوبت و دخول اولی در درجات العلی و تحصیل رضای مولی کما قال الله تعالی إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ جَزَاؤُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ
فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ شرط آن راضی بودن شیخ است تا بر خاطر او غبار ملال ننشیند و نهان نماند
احوال از شیخ ظاهر است که این معنی در آن شیخ متحقق خواهد بود که او نیز بر بیعت مشایخ تربیت یافته باشد و در
صحبت ایشان از مکاید نفس آگاه گشته پس او را پیر سلسله باید و اما بیعت طریقت پس حقیقتش آنکه
مرد خوش همت هرگاه فضائل و مناقب اولیا و تصرفات عجیبهٔ ایشان مثل حصول مراد مردم و قوت همت
و تصرف بر دلها و کشف احوال موتی و کشف مستقبلات حوادث و ملاقات ارواح طیبه و مانند آن می
شنود و شوق تحصیل آنها در دل او غالب میشود و این قبیل متعارف است که هیچ صنعتی بغیر مزاولت در
اخذ آن از ماهران فن بکمال نمیرسد پس چیزیکه مانند آن در دست هیچکس ندیده نشنود از فکر ناقص خود
چگونه آن کمال را تحصیل تواند کرد پس پیرا که درین اشغال و اعمال مهارت کلی داشته باشد و خود مصدر
این آثار باشد و این امور مراد سهل الحصول باشد ارشاد خود ساخته حق متابعت بها ادا نماید و بهر مطلب

قیام فرماید از مجاهدات نفسانی و جسمانی بجا آرد تا درین کار ماهر گردد و به مقصود رسد و ثمرهٔ آن مصفا ساختن
جهت روح است از کدورت جسمانی و منور و مکمل ساختن آن بانوار روحانی و رسمهای ربانی و مستفیض
الهی گشتن برای بندگان الهی حل مشکلات آنها بالطفیل آن در جناب الهی بحکم الخلق عیال الله و احبهم
الی الله انفعهم لعیاله مستحق فضیلت محبوبیت مشرف گشتن و بازمرهٔ اولیاء و صلحا شریک فضائل شدن و
مناسبت صفاتی با ایشان پیدا کردن دا ما بیعت حقیقیه پس حقیقتش آنکه مردمان عالی همت را که حق تعالی
ایشان را برای مشاهدهٔ جمال خود آیینه ساخته و برای اجرای مرادات خود آله جارحه فرموده است
و از روز ازل کشش محبت ذاتی در جواهر ارواح ایشان نهاده به تقریبی از تقریبات آن تخم مکنون از
درون شورش میزند تعلقات مکونات را از ضمائر ایشان از هم میپاشد پس اشتیاق و دوام حضور
و مزاحمت آثار اکوان و عاشق جمال ایزدی میشود و بدون آن قرار نمیدارد و فنای وجود خود و لقاء وجود
الهی از ته دل میجوید چون طلب ایشان حقیقی است وجود الهی باقتضای کمال و آفرینش ایشان برای همین
است اما چه هر نفس بریکی سوای انبیای کاملین از ان قبیل نیست که خود بخود باین مقصد عالی تواند رسید
برای تربیت ایشان و اتصال شان باین مقصد علی یکی از کاملین بر تربیت ایشان می گمارند تا باعانت
او در راه نمائی او و حل مشکلات و دفع ترددات و کشف شبهات که لازم بشریت است مینموده باشد و بالکل
تربیت فائدهٔ بی نهایت بیابد هم چنین کسانی را که همعنی در جوهر نفس اگرچه مندرج است لیکن بان قوت
نیست تا به کمال می رسانند که از سیر لوطن و به خلیت او باین مراتب عالیه مشرف شود و شرط این فنای خود
و قطع تعلقات کونی و خطوط نفسانی و بی تعلقی از مال و جاه و علاقه دارست و ثمرهٔ آن موجود بودن
بنور تجلیات ذات الهی و فنا گشتن حجب وجود ظلمانی است گویا حقیقت خلافت رب العزت برای ایشان
است و حدیث کنت سمعه و بصره بیان حال ایشان و حدیث اِنّ لِلّٰهِ عِبَادًا لَا لبسنز الرّبّ عنهم
صادق بر ایشان والله اعلم و علمه احکم **فائده** بدانکه کسانیکه خود ظاهر بشکل مشائخ و پیرزاده ها بجبه و دستار
و تسبیح و مصابیح آراسته در محافل و مجالس چند حکایات صالحین صوفیهٔ کرام و اشغال از کتب دریافت نموده
نقل در میان مردم میفرمایند و خود را از سابقین تا دانسته پیری و مریدی را ذریعهٔ تحصیل حطام

دنیویه دینیه گردانیده از مسئلهٔ جواز و عدم جواز بیعت ذخیرهٔ سعادت نه اندوخته بلکه بعض از بعض فریفته خود را
پیر شریعت و طریقت گویانند و عوام کالانعام بل هم اضل سبیلاً از بقیهٔ بضاعت و زرگلوی خود اندازند و خود را
مرید فلان پیر مشتهر سازند و از علم و عمل پیران جاهل و غافل اند لهذا ذکر مسائل لابدیه صحت و فساد جواز و عدم
جواز بیعت ضروری دانسته بمسائل عدیده نگارش مناسب دیدم مسئله بیعت لغیر غیر صحیح است مسئله
صحیح نیست بیعت از زنان بنابر اینکه صحیح نیست امامت ایشان و بنابر آنکه واقع نشد بیعت مذکوره از احدی اکابر
بجهت آنکه اصل آن نیابت است از رسول صلی الله علیه وسلم پس چنانکه نیست مر ایشان را منصبی در ظاهر امر همچنان در باطن امر
هم نیست ایشان را نیابت بالاتفاق الا آنکه شیخ بگرداند ایشان را از برای قائمی بنفس خود نایبه از آن امر بسوی بعضی از زنان چنانکه نمود
بعضی نساء پیغمبر صلی الله علیه وسلم لاکن در مدت حیات شریف خود مر زوجی خاص را از بعد وفات بنابر آن واقع نشد بیعتی از ازواج مطهرات بعد
وفات علیه الصلوٰة والسلام و از آن سنت که واقع نشد بیعتی بعضی بیعت با جماعت النساء عاید قائم جدید امر مسئله بیعت زوجه بزوج پس ندیدم و نشنیدم
احدی را از اکابر که کلام کرده باشد در آن منعاً و جوازاً اما احتیاط در منع است بوجوه چند اول آنکه بیعت مذکوره ثابت
نشده و سلف و نه در خلف قولاً و فعلاً و تقریراً اما بیعت ازواج مطهرات از سرور کائنات فخر موجودات علیه
افضل الصلوات والتحیات بوضعیکه معمول مشائخ است ثابت نیست نه در خبر و نه در اثر و اما بخلاف این و دوم
پس نیست عهد علی امر فی النفس و لابد منها چه ایمان مستحق نمیشود الا بدانکه آن بیعت اسلامی بود و بیعت
و بحث در اینجا از بیعت طریقت است و ثانی آن پس تحقیق که دلالت فعلیه است برای آنکه تزکی نیست نفس وی از
شهوت پس باشد این معنی مر ایشان را دلیل بر اثبات قبلیه چون بیعت زوجه بزوج اگر گویند صحیح بود پس صحبت
شرعیه که غیر شرعیه اگر مریده تواند چه پاک نعوذ بالله من شرور انفسنا چه مریده بمثابهٔ دختر باشد نزد ایشان
چنانکه مرید بمثابهٔ پسر بود و ثالث آنکه لابد است مر مرید را از آداب شیخ و معامله که میان زوج و زوجه است حکم
میکند بترک آن ادب و ترک ادب بیخبی است پس علت مریدی که ادب باشد فوت شود و فوت علت مستلزم
فوت معلول باشد مسئله صحیح نبود بیعت از فاسق معلن و نه هر کرد عقیده وی اعوجاج باشد مثل ملاحده
و زنادقه و روافض و خوارج و اگر خدا نکرده با ایشان بیعت کرده باشد پس واجب است نقض کردن و بیعت
صحیح العقیده بجمله صلاح آراسته بیعت نمودن و حال این بیعت همچو نماز است عقب ایشان مسئله

وجائز نیست بیعت با کسیکه معلوم نباشد شیخ او علی الاصح چنانکه جائز نباشد عقب مجهول النسب نماز در بعض
مذاهب مسئله ٦ وجائز نیست بیعت با کسی که متعدد باشد بیعت او بشیوخ برای کراهت چنانکه مکروه است
امامت ولد الزنا بر بعض مذاهب مسئله ٧ و مکروه است بیعت بکسیکه مجاز نباشد از جانب شیخ خود مسئله ٨
نیست صحیح ارادت و بیعت از قبل مرید بر قبر شیخ کامل گفته شد مر شیخ فرید الملة والدین مسعود را جهد میبینی
را اینکه پیر آنحضرت حلق کرد سر خود را بر قبر شیخ قطب الدین بختیار کاکی بارادت گفت شیخ الشیخ شیخنا الکهنا
لا اصح مسئله ٩ هر که بیعت کرد طفلی را اگرچه از پدر مادر او باشد پس فاسق شد طفل مذکور در
حال بلوغ یا العوذ بالله من شیخ مذکور از مذهب حق رو گردانیده کافر گردید یا رافضی پس لازم بر مرید است
که بیعت وی گرد و دیگر شیخ حقانی گرود مسئله ١٠ هر که ادعا کرد باین که بیعت کرده است مر فلان را مثلا و در
ظاهر صحیح نشود این معنی بجهت فقد معاصرت یا تلاقی جائز نیست بیعت بوی و بعد از وقوع آن اگر دانست
این معنی را پس مرید است اینکه اگر خواهد فسخ کند ورنه بعد بیعتش رجوع کند بسوی آنکه ادعا کرده است شیخ خود را
از روی بیعت مسئله ١١ باکی نباشد باینکه اگر واقع شود بیعت مرید را است انکار بر وحدت وجود
و وی مجاز است از جانب شیخ خود بیعت گرفتن را او تکفیر نکند قائل وحدت وجود را پس اگر تکفیر کرد او را
پس جائز نشود از ان بیعت نمودن مسئله ١٢ بیعت اعالی و اسافل با کابر صحیح است همچنین نیکوکار و بدکار
و صغیر و کبیر جائز است بیعت کافری لان التکلیف بالفروع علی مذهب الشافعی لیس بمشروط
علی وجود الاصول و همچنان است بیعت رافضی اگر بیعت کند باحدی از اهل مذهب و عقیده
صحیحه جائز باشد للتوسع علیهم و از ان است که شنیده باشد شیخ سید محمد لکهنوی و شیخ اشرف سلونی را که میگرفتند
بیعت را از کافران و همچنان بسیاری از شیوخ مروی شده مگر آنکه سزاوار است مر شیخ را اینکه منع کند
مرید را از کفر و رفض پس اگر باز باشند فهو المراد والافصح عکس ذلک لا یجوز نه شیخ محمد سالم در رساله نور الایمان
از مکتوب حضرت شیخ کلیم الله جهان آبادی آورده اند که هند و مسلمان هر که ازین دو فرقه اعتقاد بشما داشته باشد
ذکر و فکر و مراقبه او را تعلیم و تفهیم کنند که ذکر بر خاصیت خود آورده بر طریق اسلام خواهد کشید و غیر معتقد
اگر سید زاده باشد تعلیم او نباید کرد که رابطه مبنی بر اعتقاد است چنانچه در شرح مثنوی نوشته و لا باس

بتعلیم الکافر القرآن رجاءً ان یهتدی لهذا گفته اند که چند کس اکثر از فواید صحبت و فیض
نعمت و لذت قرب الٰهی باز مانند یکی آنکه در علم ظاهر غلو دارد و در وی باطن کسبی نه آرد دویم اقارب
یعنی مادر و پدر و پسر و برادر و دختر و خواهر و دیگر خویشاوندان سیوم استاد و شاگرد علم ظاهر چهارم کسیکه
از طفولیت هم صحبت باشد پنجم آنکس که در جبلت او سفاهت باشد چراکه بنا دین امر اعتقاد است
چنانچه وارد است قال صلی الله علیه وسلم لو احسن احدکم ظنه بحجر لنفعه الله تعالی به مسئله ٣
جائز است بیعت بسکران و غائب گر فوت نشد از ایشان انچه مفروض گشته است بشرع ایشان اگر
فوت شود بغیر فرائض پس بیعت باس بدان مسئله ٤ و جائز است بهر که ویرا قدم راسخ در شرع
شریف و مجاز است از شیخ با طریق اگرچه میر و تحت حکم عقلی مر ظاهر عقل مثل فقها کجواز الصلوٰة المسنون
عقب الاعمی مسئله ٥ و جائز است بیعت از مریض چنانکه از رئیس التابعین شیخ لیبنی حضرت اویس قرنی
رضی الله عنه بیعت می نمودند کما جاء فی الحدیث عن عمر ابن الخطاب رضی الله تعالی عنه ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال اِنَّ رَجُلًا یَاْتِیْکُمْ مِنَ الْیَمَنِ یُقَالُ لَهٗ وَلِیٌّ لَا یَدَعُ عِزَامٍ لَهٗ
قَدْ کَانَ بِهٖ بَیَاضٌ فَدَعَا اللّٰهَ فَاَذْهَبَهٗ اِلَّا مَوْضِعَ الدِّیْنَارِ وَالدَّرَاهِمِ فَمَنْ
لَقِیَهٗ مِنْکُمْ فَلْیَسْتَغْفِرْ لَکُمْ وَفِیْ رِوَایَةٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَسَلَّمَ یَقُوْلُ اِنَّ خَیْرَ التَّابِعِیْنَ رَجُلٌ یُقَالُ لَهٗ اُوَیْسٌ وَلَهٗ وَالِدَةٌ وَکَانَ بِهٖ
بَیَاضٌ فَمُرُوْهُ فَلْیَسْتَغْفِرْ لَکُمْ رواه مسلم در نفحات الانس بحال مولانا یعقوب
چرخی نوشته اند جناب مخدومی ارشاد پناهی خواجه ناصر الدین عبید الله ادام الله ظلال
ارشاده علی مفارق الطالبین بصحبت ایشان رسیده اند فرمودند که در هرات بودم مرا داعیه صحبت
مولانا یعقوب پیدا شد متوجه ولایت صغانیان شدم بمحنت و مشقت بسیار بانجا رسیدم چون بصحبت ایشان
مشرف شدم و بر روی مبارک ایشان اندک بیاضی که موجب نفرت طبیعت میباشد بود اول آخر العقیده
مسئله ٦ و جائز است بیعت بمجذوب کما تری حال ابی جعفر المجذوب قدس سره فی النفحات و معین شت
الوقت مسئله ٧ جائز است بیعت از امی که مجاز له باشد از قبل شیخ عارف کامل و بعید نیز جائز است

اگرچه باشد محجوب و لابد است از اجازت است مسئله صحیح است بیعت بوجاده همچنان صحیح است اجازت
بدان و جاده اینست که مرقوم باشد دران اجزت لمن یکون فیه کذا و کذا من الشرائط یا نوشته
باشد قبلت لمن یرید التبعیة لی مریدا هکذا پس عمل کردن بمرقوم پس صحیح شود و نیز
اجازت تش و همعنی از روی قیاس است مر وجاده استاد را که در حدیث است و تحقیق عمل نموده است همچنان صاحب
الحصن الحصین کما فی آخره و انواع اجازت را سید سید شریف در مقدمه حاشیه مشکوٰة بدین نمط نگاشته اند و
وللاجازة معین المعین کاجزتک کتاب البخاری و اجزت فلانا لجمیع فهرستی و اجازت معین
فی غیر معین کاجزتک مسموعاتی او مرویاتی کذا فی انواع اجازت الطریقة یقول
اجزت طریقتی هذا او اجزت فلانا جمیع طریقتی او اجزت مسموعاتی او مرویاتی
والاجازة للطفل الذی لم یمیز صحیحة لانها اباحة الروایة والاباحة تصح للعاقل وغیره
والاجازة للمعدوم کاجزت لمن یولد لفلان والصحیح المنع ولو لفلان لمن یولد او لک و
لعقبک جاز کالوقف و در طریق منع کرده شود مطلقا و صحیح میشود بشرط ای من یولد بهذه الشرائط
الخاصة والاجازة للمجاز کاجزت لک ما اجیز لی و مستحب است اجازت هرگاه که باشد مجیز و مجاز که از اهل
علم بنا بر آنکه اجازت مذکوره توسع است محتاج میشوند بسوی آن اهل علم در طریقت نیز مستحب است اگرچه باشد بر کشف
لیکن بشرع حسب و لازم است اجازت باطن پس آن یا در منام است یا در واقعه یا غیر ذلک از حالات صوفیه صافیه
رضی الله عنهم آن نیز جائز است اگر واقع شود مر صلحا را از احیا و اموات از اکابر الاولیا باشد از قبیل نیکه
تعبیر کرده شود دران و المجموع اولی و احری و همچنان است در بیعت فاعلم ذلک یجدی نفعا لک مسئله ۹ هرکه
بیعت کرد در طریقه قادریه بشخصیکه بیعت نموده بود در چشتیه و اجازت قادریه هم داشته محشور خواهد شد با شیخ در
قادریه بتمثیل خواهد گشت شیخ در قادریه بجسد مثالی باقی خواهد بود و در چشتیه بجسم عنصری هکذا فیما هو مجاز فیه
من الطرق مسئله هرکه نیت کرد بیعت را بشیخے و نرسید بوی بسبب عوارض مرد نجات یافت و
محشور شود با شیخ بخلاف عدم موانع و شیخ را باید که از فاتحه وی را یاد فرموده باشد مسئله ۱۱ هرکه مرید شود بعد از
بیعت بستر رجوع کند پس بر شیخ است اینکه او هم رجوع کند و استغفار کند و قایم کند بر وی حد را الخلق و بدل

دیمت هرکه قمارباز بود بدان و امر کند وی را بانکه نماز خواند یا تصدق کند در یوم واحد مسئله[۱۲] مرید اگر
خارج شود از حکم شیخ خود بطور داز طرف وی یا بار بار از نفس خود نیست مر وی را اینکه قدح کند شیخ خود و اگر
قدح کند قبول کرده نشود ازوی چه بدرستیکه مرید در حال تهمت است بسبب ارتداد خود مسئله[۱۳] اگر
دیگر داند مرید از شیخ خود چیزی منه بسبب زلتی و لغزشی که واقع شده وی را در آن زلت یا بجهت غفوری که
حاصل گشته مر وی را مثل طلاق رجعی است از روی تادیب مر وی را مسئله[۱۴] مرید شیخ هرگاه که دید شیخ اگر
عمل نمود چیزی را خلاف طریق پس باید که متنبه کند شیخ را بران معنی و اعتقاد نکند از وی بعدم وجود عصمت
در وی از روی شرط یعنی وجود عصمت در شیخ شرط نیست پس حاصل نشود از آن تهمه نمودن مسئله[۱۵] هر
که نرسید بدرجه مشیخت پس اگر تلقین کند مرید را جائز است و اگر دید چیزی از آن هر دو یعنی شیخ و مرید از
چیزی را که اقتضا میکند بان طریق پس درست است اینکه متنبه کند وی را وجوبا مسئله[۱۶] هرکه بیعت کرد شیخی پس بیعت شیخ دوم
در هر طریقی که واقع شود صحیح کند بیعت اخیر بسوی شیخ اول مگر آنکه واقع شود بصغر سن بغیر اذن ولی
پس در صحت وی خلاف است بین اهل عصر و اگر باذن پدر یا جد باشد پس رجوع خواهد کرد حکم آن بیعت
بسوی شیخ اول اگر نباشد بالارتداد از اول و اگر زاین بیعت غیر صحیح باشد متعذب تا آخرت خواهد شد
مسئله[۱۷] جائز شود انتقال از طریق الطریق دیگر بمقتضا بخلاف جمیع اجازه مسئله[۱۸] چنانکه ساقط میشود
شهادت از منتقل مذهبی بمذهبی همچنان است حال متحول از طریق بطریق دیگر پس عاصی بدان مرتد و عاصی
و فاسق مردود الشهادت خواهد بود و عالم متبع ضال و مضل خواهد بود و واجب است منع وی زجرا کما فی جواهر
الفقه اوی و در ملتقط مرقوم است که واجب است بر امام و سلطان اینکه منع کند وی را ازین معنی بتعزیری و تهدید
و امام در باطن خدای سبحانه است و سلطان خلیفه وی و تعبیر در باطن نسبت طرد از حق و حرمان از فیوضات
وی و اما از شیخ اول پس دعای بد بر وی و اعراض از صحبت و اما از شیخ ثانی پس زجر است و عدم قبول
از وی با نچه استدعا کند مسئله[۱۹] اگر واقع شود مرید را شک از جانب شیخ لاغواء الشیاطین من الجن و الانس
پس مرید را باید که تجدید بیعت کند بسبب وی در حضور شیخ و بخرید وی عنه از اتفاقات از حیات و موت
یا از آنکه باشد خلیفه شیخ مسئله[۲۰] بیعت بخلیفه شیخ بعد موت شیخ مستحسن است اگر نباشد بالارتداد و در کریم

وآن است بیعت تجدید ثانی — این بیعت بر نمط تجدید باشد از روی استحسان لذا قالوا
تجدید البیعۃ مستحسن فی حیات الشیخ بالشیخ وبعد مماتہ بخلیفتہ او بلباسہ کما فعل
امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ فی حیاتہ بالنبی صلی اللہ علیہ وسلم وجددھا خمس
مرات وبعد وفاتہ بخلفائہ الثلثۃ رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین ثلث مرات
وبخرقتہ اثنان مسئلہ ۲۱ بیعت باس بانکہ بیعت کند از شیخ آخر عہداً فی امرنا فانہا من قبیل
المصافحۃ ورجوع خواہد کرد حکم این بیعت بشیخ اول کما مر اولاً سوال شخصی مرید چند کس شدہ
ودر آخر بر بیعت و اعتقاد بزرگی مردہ ہمراہ کدام شیخ محشور خواہد شد جواب از حدیث صحیح مستفاد میشود کہ
حشرش با شیخی باشد کہ بر بیعت و اعتقاد او مردہ است زیرا کہ در حدیث صحیح صریح آمدہ است المرء مع من احب و در مسئلہ
فقہیہ نیز ہمچنان است کہ زنی موافق شرع شریف در عقد نکاح چند شخص آمدہ محشور ہمراہ آن کس باشد کہ در
عقد او انتہائی شدہ است پس چون شخصی در چار سلسلہ از چار شیوخ بیعت نمود و از شیخ آخر در خرقہ خلافت
پوشید و اجازت ہر چار سلسلہ از شیخ آخر گرفت پس باید کہ نام شیخ آخر نویسد چرا کہ خلافت و اجازت از شیخ آخر گرفت مگر
آنکہ از شیخ سابق اجازت کدام سلسلہ گرفتہ باشد و سجادات مذکور شدہ ہر کہ مرید حضرت غوث الثقلین رحمہ اللہ باشد جای دیگر مرید
نشود در اخبار الاخیار آوردہ کہ شخصی از حضرت سبحانی معشوق ربانی محبوب سبحانی غوث صمدانی محی الدین عبد القادر جیلانی قدس سرہ
پرسید کہ اگر کسی خود را بتو بانسبت و نام برد کرد لیکن نوبت بیعت نہ آمدہ و بر ہمان عقیدہ راسخہ فانی گردید
و در اصحاب حضرت باشد و در فضائل شریک بود یا نہ فرمودند ہر کہ انتساب کرد بنام من و خود را بانسبت
بنام من کند خدا تعالی او را از جملہ اصحاب من و مریدان من گرداند و پروردگار عز و جل بفضل خود وعدہ فرمودہ مراد
اہل مراد تا بعان مراد ہر کہ در محبت من بود در بہشت در آید نقل است از جماعہ مشایخ کہ ضامن شدہ اند حضرت
شیخ عبد القادر جیلانی رحمۃ اللہ علیہ مر مریدان خود را تا روز قیامت کہ نمیرد ہیچ یکی از ایشان مگر بتوبہ و در رسالہ
چشتیہ آوردہ کہ شیخ صنعان را حضرت فرید الدین عطار فرمودہ ہر مسلمانیکہ بیعت من گیرد یا مصافحہ کند
آتش دوزخ بر وی حرام گردد انتہی سے کاملی مرشد نمیگردد تمام + شیخ میباید مکمل والسلام + ہر کہ جویای
شیخ کامل و مکمل باشد و از مقصود جہد نماید این را دو طریق نوشتہ اند یکی آنکہ دو رکعت در نصف شب با وضو جدید

کرده بگذارد از قرآن هرچه خواهد خواند بعد فراغ دوگانه بسجده رفته استجاح و استغاثه بجناب او سبحانه
تعالی شانه نماید دعا کند البته ولی الاولیا الله یابد که طریق وصول بجناب جل و علا ارشاد نماید دعا
اینست یا رب هب لی عبدا من عبادک المقربین یدلنی علیک ویجعلنی طریقا الیک و کثرت درود
و کلمه طیبه که صورت بوصول کامل مکمل است چرا که نیل الی متوقف بشیخ یابی است هر که شیخ نیافت
خدا را نیافت ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم والله یهدی من یشاء
الی صراط المستقیم خاتمه در آداب مرید با پیر ملتقط از کلام مقتدانا مقتدا
الانام امام همام مولانا مرشدنا واقف علوم خفی و جلی حضرت شاه تراب علی قلندر
قدس سره و نور الله مرقده و عطر الله روحه و دیگر اکابر دین رحمة الله علیه
و علیهم اجمعین بدانکه حضرت قدس سره العزیز در شرائط الوسائط می فرمایند که ادب مرید با شیخ
هر دو نوع است صوری و معنوی اما آداب صوری نگه داشتن شرائط خدمت است و رعایت قواعد حرمت
لیکن نه بمرتبه که با فراط انجامد چون اکرام یهود و نصاری عزیر و عیسی علیهما السلام را و نه بمثابه که بتفریط آرد
چون تضییع حقوق و حیثیت خدمت ایشان رعایت آداب با ایشان نشان اوست با خدا و لیکن گستاخی
عاشق ترک ادب نیست کما قیل ترک العشق کمال ادب بلکه عین ادب است اما آداب معنوی سه نوع است
اول خلوص نیت و پاکی عقیدت است با پیر و خالی بودن از خیالات فاسده که ایشان طبیبان الهی
اند و امراض دل و دین در سیمای مریدین از آثار و علامات در یابند و خواطر را بدانند که انهم جواسیس القلوب
فجالسوهم بالصدق دوم استماع کلام پیر بطوع و رغبت و بگوش هوش تلقین و بدل نه بگوش آب و گل
و اگر بسمع یقین بود سخن را هیچ فائده نبود سوم کتمان اسرار پیر است چهارم صبر کردن بر آنچه فرماید
و مستسلم مراد شدن که صبر کردن منتج مراد است و تعجیل موجب نساد پنجم عدم اعتراض است بر اقوال و افعال و احوال
پیر لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون باید که هرچه فرماید انکار نکند بلکه حق داند چرا که از شیخ کامل اراده او در
اراده حق فانی شد و هیچ صادر نشود که نه مراد حق باشد و خالی از مصلحت پس هرچه با مرید کند عین صواب است
اگر چه مرید اول نداند با آخر البته از سر آن کار بینا شود ششم دیده عیب و زبان طعن فرو بستن است در کردار

پیر که هرچه او کند اگرچه بظاهر زشت نماید ولی بباطن نیک باشد و هر که پیر را عیب کند آن عیب بدو باز
گردد و نیز باید که مبتدی تقلید منتهی نکند در ترک ریاضات و مجاهدات که آن را اسود آرد و این را زیان هفتم
امتحان نکردن مرید است مر پیر را چه امتحان تصرف است و ناقص مر او را کامل التصرف نباشد پس چون طالب
صادق مرا با پیر کامل ارادت پیدا شود باید که بملازمت شیخ رسد و رعایت آداب شیخ و شرائط خدمت بجا آرد
اما شیخی که صاحب حال است و از خود رسته و بحق پیوسته باشد نه پیر صوری که پیر ماه و سال است انتهی حضرت
مجدد قدس سره در رساله مبدء و معاد میفرمایند که اعتقاد مرید بافضلیت و اکملیت پیر از ثمرات محبت است و
نتائج مناسبت که سبب افاده و استفاده است اما باید که پیر را بر جماعتی که فضل آنها که در شرع مقرر شده است فضل
ندهد که موجب افراط است در محبت و آن مذموم است شیعه را خرابی از افراط محبت اهل بیت آمده و نصاری
را از افراط محبت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام را ابن الله خواندند و در خسارت ابدی بماندند لیکن
اگر بر ماسوای اینها تفضیل دهد مجوز است بلکه در طریقت واجب است و این فضل دادن نه باختیار مرید است
بلکه اگر مرید مستعد است بی اختیار وی این اعتقاد پیدا میگردد و بوسیله آن کمالات پیر را اکتساب
مینماید و اگر این فضل دادن باختیار مرید باشد و بتکلف پیدا کند مجوز نباشد و نتیجه نبخشد انتهی و هشتم از آداب
مرید است که هرچه از پیر بشنود آن را یاد دارد بلکه آن را بنویسد حضرت نظام الدین اولیا از پیر خود نقل میکند که
گفت زهی سعادت آن مرید که هرچه از پیر بشنود از گوش هوش بدان متعلق شود و در آثار اولیا آمده است
که چون مرید صادق هرچه از پیر بشنود از گوش هوش بشنود و آن را بنویسد بعد و هر حرفی که بقلم آرد ثواب طاعت هزار ساله در
نامه اعمال او ثبت نمایند و بعد مردن جای او علیین باشد و در بعضی مکاتیب حضرت مجدد قدس سره
است که شیخ نائب رسول الله است صلی الله علیه وسلم متابعت و حفظ مراتب او عین متابعت خدا و رسول
وی است قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله تعظیم نائب عین تعظیم منیب است آب
و سلوک طریق بدون متابعت او محال پس باید که روی دل خود را از جمیع جهات گردانیده متوجه پیر
خود سازد و با وجود پیر بی اذن او بنوافل و اذکار مشغول نشود و در حضور او بغیر او التفات نه نماید و بالکلیه
متوجه باو نشیند حتی که بذکر هم مشغول نشود مگر آنکه او امر کند و غیر نماز فرض و سنت در حضور پیر ادا نکند

وغیره را آنکه تا حین حیات پیر خود بشیخی دیگر رجوع نکند که فلاح نیابد چنانچه مولانا سعد الدین کاشغری گوید که
من بصحبت مولانا نظام الدین خاموش بودم و فائده می رسیدم دران ایام واقعه دیده بودم تعلیم آن تا پیشتر
رفت بعد از چندی که قصد سفر شد از مولانا اجازت خواستم فرمودند اگر میروی الواقعه را که پیشتر دیده بودی
بشیخ زین الدین خوافی باید گفت چون بوی ملاقات شد آن واقعه نقل کردم گفت با بیعت کن گفتم پیر
عزیز که این طریقه از وی گرفته ام هنوز در قید حیات است شما این سخن اگر این معنی جائز باشد چه مضایقه
گفت استخاره کن گفتم بر استخاره خود اعتماد نیست شما نیکوید قبول کردند چون شب استخاره کردند دیدند که
خلفای خواجگان بزرگ بالاسری کی شیخ الوقت آنجا بود درآمدند و در چهار ایستادند و دو بازوی بشکنند و
نشان تغیر و غضب بر ایشان ظاهر بوده است دانستند که آن اشارت است بمنع از آنکه بطریق دیگر در آید چون صبح شد
بمجلس شیخ رفتم خود بخود گفتند که طریق یکیست بهمان طریق مشغول باش انتهی کذا فی النفحات بحذف بعض
العبارات در رشحات وغیره مذکور است از خواجه محمود اگر صورت درویش از در بلکش کنند از ان دیوار با ادب
باید گذشت و باید که پیر را بهتر از شیخ زمانه داند چرا که اصل دین او صدق است چندانکه مرید صادق الاراده بود
و آن حبال مطلب نجات گردد اگر بخاطر مرید گذرد که بهتر پیر من در عالم هم هست که بمراد میرساند بالقطع شیطان در عقیده
او تصرف میکند پس مرید را باید که در اعتقاد پیر خود باشد چنانکه گفته اند + هر کسی از شیخ خود داند گر را گویست + در
طریقت گمره است اگرچه وقت صد صد است + و مرید را باید که پیرش هر کاریکه حکم کند التزام آن کند و حتی المقدور
در اهمال آن ره انکار در الامر ره خواهد شد چنانچه در حال خواجه شمس الدین کرکی در رشحات است که وی از یاران
معتبر خواجه بزرگ بوده است روزی بخانه خواجه بزرگ بهمان عزیز رسیده بود آب روان احتیاج بود از وی فرمودند
که زود آب را در جوی انداز تغافل آن امر تصور کرد و کسالت ورزید لیکن بعد تعللی پیش خواجه آمده عذر نمود
که بدین سبب رفته بودم خواجه که از اهمال او ناخوش شده بودند فرمودند که شمس الدین اگر گلوی خود می بریدی
و خون خود درین جوی روان میکردی ترا بهتر بود ازین عذر که آوردی بعد چندی ویرا عارضهٔ قاضی عارض
شد که از مجلس خواجه بیرون رفت و تا اندکی مهجور ماند حتی و سیر حضرت مجدد رضی الله عنه در رسالهٔ مبدا و معاد
مسطر باید خلط و افراد طریقهٔ صوفیه بلکه از ملت اسلامیه کسی راست که فطرت تقلید و جبلت متابعت در وی سرشته است

مدار کار اختیار تقلید است و مناط امر درین موطن بر متابعت و تقلید انبیا است علیهم الصلوات والسلام که بهدایت حق تعالی علیا میرسانند و متابعت اصفیا محتاج عظیمی است و ابوبکر صدیق رضی الله عنه چون فطرت شریف داشت بلی نبوت
بسعادت تصدیق نبوت مسارعت فرمود رئیس صدیقان آمد و ابوجهل لعین چون استعداد تقلید و تبعیت کم داشت
بآن سعادت مستسعد نگشت پیشوای ملعونان شد مرید هر گاهی را که در می یابد از تقلید پیر خود می یابد خطای پیر
بهتر از صواب مرید است اینجا است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه سهو پیغمبر صلی الله علیه وسلم را آرزو میکرد و میفرمود
یا لیتنی سهو محمد و حضرت صلی الله علیه وسلم در شان بلال فرمود که سین بلال عند الله شین است که بلال حبشی
بود در اذان اسهد میگفت لسین مهمله و نزد خدا تعالی عزوجل اسهد او اشهد است بشین معجمه پس خطای بلال بهتر
از ثواب دیگران باشد **مصرعه** اسهد تو خنده زند بر اشهد بلال انتهی مرید را باید که همیشه ملازم در خدمت
پیر خود باشد و امیدوار کشود کار خود از وی باشد چنانچه نقل است که یکی از مشایخ از حضرت جنید قدس سره
سوال کرد که تو بدین درجه بچه عمل رسیدی گفت بر آستانه پیری سقطی چهل سال بر یک قدم استاده بودم
و کشایش کار خود از ان طلب میکردم تا عاقبت آنچه میخواستم یافتم در باب حکم کردن مشایخ اتباع مرید در کرامات
الاولیا مرقوم است که خواجه نظام گفت که شیخ نور العین فرزند لطفی حضرت شاه شرف جهانگیر را یکبار بیماری صعب و سخت
شده بود که اطبا از علاج شان عاجز ماندند طبیبی یونانی آمد و گفت روغنی جهت مالیدن بدن ایشان تیار کنم
اما قدری گوشت آدمی باید در آنوقت حضرت شاه در روم تشریف داشتند یاران آنجا حیران شدند که
گوشت آدمی کجا بهم خواهد رسید قاضی محمد رومی که از یاران حضرت بود این سخن شنیده بصحرا رفت و دست
راست خود بریده بدست چپ کرده پنهان حواله آن طبیب کرد تا وی روغن تیار ساخت و بسبب استعمال
ان بیماری تخفیف یافت چون حضرت سید بمکان آمده اینحال شنیدند قاضی زاده را پیش خود طلب
داشته سخنی در معارف راندند و نفس برو دمیدند در حال از دستش بنیاد گوشت بر آمدن گرفت و دراند
مدت چنانچه بود شد انتهی **فائده** در حقیقت سجاده و آداب آن و برآن ختم رسال حضرت قدس سره العزیز
در شرائط الوسائط میفرمایند که درویش را باید که حقیقت سجاده بداند و آداب آن بجا آرد چون مرید کامل شود
شیخ را باید که سجاده بدو عنایت کند تا مرید کامل بر سجاده نشیند شیخ عبد الحق دهلوی در ترجمه مشکوة میفرمایند که

نشستن بر سجادهٔ مشیخت برای حفظ و ارشاد و ہدایت بی اذن مشایخ و اجازت و استخلاف ایشان جایز نبود
چنانچه بعض شیخ از اہل جہل و ہو مسکینست انتہی در لطائف اشرفی مذکور است که وزنی مولانا غریب که از اجلۂ یاران
حضرت نظام الدین اولیا بودند چادر پاش در خانہ خود اجلاس نمودند این معنی عبار بجناب محبوب الٰہی حاصل شد
چون بخدمت رفتند حضرت از ایشان اعراض کردند بوجه خویش بعد باب الشان منبذول ہم نشدند وقت
اظہار سبب ہمین ارشاد گشت که آمیختے از ادب و آداب مشایخ بہر اہل در است که بی اجازت شیخ کسے بر سجاده نشیند
چون مولانا عرض رسانیدند که در واقع چنان است اما این ضعیف مرضی داشت که باوجود کبر سن که جلوس بر زمین
ناگزیر بود از راه شیخ عفو خواست و انبساط و امر بحق فرمودند و بار دیگر از وی بیعت گرفتند انتہی اما آداب سجاده
آنست که از خلوت بیرون آید و بر سجاده دوگانه بیگانگی حق بگذارد و بعده تکیه بجولب کند و جماعتی که رہبر و
نشینند بر ایشان تواضع و اکرام کند و بر ہریک نظر رحمت و شفقت کند و کلام لا یعنی نگوید جز قول خدا و رسول
و یا سخن سلوک پسند مشایخ که در نفع دین باشد نگوید و بر سجاده مربع نشیند تا وقتیکه با وضو باشد چون بی
وضو باشد در خلوت خود درود و بر مسائل ضروریه اجمالیه قناعت کردم ہر که طالب تطویل و تفصیل باشد از کتاب
مستطاب شرائط الوسائط و رساله بفقط بجوید

تَمَّ مَا اَوْرَدْنَا جَمَعَهُ اللّٰهُمَّ نَجِّنَا عَنِ الْتِفَاتِ اِلَى الْمَنَاهِي وَخَلِّصْنَا مِنَ الْاِبْتِلَاءِ بِالْمَلَاهِي وَاَرِنَا حَقَائِقَ الْاَشْيَاءِ كَمَا هِيَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَوَّلًا وَّاٰخِرًا ظَاهِرًا وَّبَاطِنًا وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى خَازِنِ اَسْرَارِهٖ وَحَامِلِ لِوَائِهٖ مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهِ الطَّيِّبِيْنَ وَاَصْحَابِهِ الْوَارِثِيْنَ اِلٰى يَوْمِ الدِّيْنِ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ

خاتمة الطبع

ہزاران ہزار شکر بدرگاہ واہب العطایا که درین ایام سعادت فرجام که کتاب فیض انتساب نافع سالکان تارت مشمول موسوم به **اصل الاصول فی بیان السلوک والوصول** رشحۂ قلم افاضت توام نکته شناس شریعت اسرار دان طریقت و حقیقت مطرح فیوض فیاض واہب جناب مولانا مولوی **علی اکبر** صاحب لازالت شموس ارشاده بازغه و ما رحب اقمار برکاتهم ساطعه حسب فرمایش منبع مروت و احسان جناب **حافظ محمد عبد الستار خان** صاحب سلمه الله المنان بتصحیح خاص مصنف ممدوح در شہر ربیع الآخر ۱۳۰۳ ہجری مطبوع طبائع گردید فقط

التماس صاحبان مطبع کی خدمت مین یہہ ہی که یہه کتاب بدون اجازت مصنف کی طبع نفرماوین